

بمناسبت بزرگداشت از یکصدمین سالگرد انقلاب کبیراکتوبر

پیروزی انقلاب کبیراکتوبرسال (1917) میلادی درامپراتوری روسیه تزاری بعد از پیروزی کوتاه مدت انقلاب کمون پاریس (و حاکمیت 72 روزه ای آن) درسال (1871) میلادی بزرگترین تحول بنیادین اجتماعی بود که پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی روسیه و جهان به آن دست یافتند. پیروزی این انقلاب با عظمت و با شکوه حاصل مبارزات طبقاتی انقلابی پرولتاریا در اتحاد با دهقانان فقیر و بیزمین تحت رهبری حزب کمونیست (بلشویک) بر رهبری رفیق ولادی میرایلچ (لنین) بود که شدید ترین ضربه را به سرمایه داری جهانی و امپریالیسم وارد کرد. انقلاب کبیراکتوبرتوفانی بود از شورشگری کارگران و سایر زحمتکشان روسیه که به دژ امپریالیسم تزارهجوم برده و بابر افکندن بنیاد آن نظام نوین سوسیالیستی را بنانهادند. پیروزی انقلاب کبیراکتوبر ثبوتی بود بر حقانیت مارکسیسم انقلابی و گواهی بود بر این امر که اگر طبقه کارگر آگاهی سیاسی انقلابی کسب نماید، یعنی به علم انقلاب پرولتاری مسلح شود و حزب انقلابی خود را تشکیل دهد، می تواند نظام کهن، سلطه ارتجاع و امپریالیسم را برانداخته و نظام

سیاسی نوینی، دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار کرده و نظام سوسیالیستی را تشکیل دهد و مبارزه انقلابی را برای رسیدن به جامعه بدون طبقه (کمونیسم) ادامه دهد. پیروزی انقلاب کبیراکتوبر محصول یک دوران مبارزه انقلابی کمونیستها و پرولتاریای روسیه تزاری بود. این مبارزه از پیچ و خمهای صعبی گذشت، مبارزه علیه امپریالیسم فئودالی نظامی روسیه (تزاریزم) و مبارزه علیه اشکال اپورتونیزم و انواع رویزیونیسم و لنین بزرگ سکان دار این مبارزه در سطح روسیه تزاری و در سطح جنبش کمونیستی بین المللی بود. رفیق لنین با اتکا به دیالکتیک ماتریالیستی خطوط انحرافی اپورتونیزستی و رویزیونیستی را بپر حمانه افشا کرده و خط سرخ انقلابی را بین انقلاب و ضدانقلاب ترسیم نمود. لنین چهره کمونیستهای دروغین ، منشویکها و سایر انقلابیون کذائی چون "سوسیالیستهای انقلابی" را برای پرولتاریا و سایر طبقات خلق زحمتکش از جمله دهقانان فقیر و بیزمین افشا نمود. لنین " روسیه را زندان ملل خواند". او با تحلیل علمی و انقلابی از ماهیت و خصلت نظام سرمایه داری و امپریالیسم (منحیث بالاترین مرحله سرمایه داری) و شناخت عمیق از ماهیت نظام امپریالیستی فئودالی نظامی تزار، استراتژی و اهداف انقلاب پرولتاری را مشخص کرده و تاکتیکهای مناسب را در جهت پیشبرد مبارزه انقلابی و پیروزی انقلاب کبیراکتوبر برای پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی روسیه وضع کرد. رفیق استالین می گوید: " لنین آموزشهای مارکس و انگلس را مطابق با شرایط جدید تکامل و مطابق با مرحله جدید سرمایه داری و مطابق با شرایط امپریالیسم بسط و تکامل داد".

پیروزی انقلاب کبیراکتوبر عصر جدیدی، عصر امپریالیسم و انقلابهای پرولتاری را در جهان اعلام کرد. این انقلاب مختص به روسیه نبود و به همه ای پرولتاریا و زحمتکشان جهان تعلق داشت. این انقلاب ظرف آفرین تأثیرات انقلابی ژرفی بر بیداری خلقها و ملل تحت ستم و استثمار در سراسر جهان بجا گذاشته و شورشهای گسترده ضد استعماری و امپریالیستی را سبب شده و خلقهای زیادی در چندین کشور جهان خود را از سلطه استعمار و امپریالیسم رهائی ساختند. این انقلاب الهام بخش جنبشهای انقلابی پرولتاری در سراسر جهان شده و احزاب و سازمانهای کمونیستی در کشورهای مختلف جهان ایجاد شده و در چوکات انترناسیونال کمونیستی (کمینترن) اتحاد و همبستگی پرولتاریای جهان را در یک مبارزه مشترک و متحد علیه امپریالیسم و ارتجاع جهانی تأمین نمود. کشورشوراها منحیث دژ انقلابی در جهان بظهور رسیده و مطمئن ترین دوست و حامی خلقهای تحت ستم و استثمار در جهان بود. جنبشهای انقلابی پرولتاری

وجنبشهای رهائیبخش ملی در چند کشور در منطقه جنوب شرق آسیا تقویت گردیده و گسترش یافتند. حزب کمونیست چین جنگ انقلابی را علیه ارتجاع فئودال کمپرادوری و سلطه استعمار و امپریالیسم آغاز کرد و سایر خلقهای هندوچین تحت رهبری کمونیستهای این کشورها توانستند جنبشهای رهائی بخش ملی و مبارزات انقلابی توده های خلق را علیه استعمار و امپریالیسم و طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور برای چند دهه ادامه دهند. انقلاب دموکراتیک توده ای تحت رهبری کمونیستهای ویتنام در رأس آنها هوچی مین در سال (1945) به پیروزی رسید. انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری حزب کمونیست چین در رأس آن رفیق مائوتسه دون در سال (1949) به پیروزی رسیده و صد همامیلیون تن از خلق زحمتکش چین از استثمار و بورژوازی بوروکرات کمپرادور و سلطه قدرتهای مختلف امپریالیستی رهائی یافتند و جامعه کهن چین راه رشد و ترقی را در همه عرصه های حیات اجتماعی در پیش گرفت. نظام دموکراتیک خلق تحت رهبری پرولتاریا به رشد و تکامل ادامه داده و در سال (1958) به انقلاب سوسیالیستی گذار کرده و نظام سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا در چین مستقر گردید. بعد از جنگ جهانی امپریالیستی دوم خلقهای چند کشور اروپای شرقی با برخورداری از کمک و حمایت همه جانبه کشورشورها و ارتش سرخ با شکست فاشیستهای نازی و سقوط حاکمیت طبقات ارتجاعی وابسته امپریالیسم و دست نشانده های فاشیسم نازی، نظامهای دموکراتیک توده ای و نظامهای سوسیالیستی تشکیل دادند. انقلاب ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی در کوریای شمالی و کوبا به پیروزی رسیدند. و جمعاً حدود یک سوم نفوس جهان تحت نظامهای سوسیالیستی و نظامهای دموکراتیک توده ای قرار گرفتند و باین صورت قرن بیستم قرن پیروزی انقلابهای سوسیالیستی و انقلابهای ملی- دموکراتیک و انقلابهای رهائیبخش ملی بود.

انقلاب کبیر اکتوبر ناقوس مرگ سرمایه داری جهانی و امپریالیسم را بصدا در آورده و آن را بوحشت انداخت. با پیروزی انقلاب کبیر اکتوبر و مستحکم شدن حاکمیت شوروی در نتیجه ای یک رشته اقدامات انقلابی و اقتصادی، قدرتهای امپریالیستی جهان که از وجود نظام شوروی سوسیالیستی در سرزمین پهناور و پیشرفتهای داخلی سریع آن که بعد از سرنگونی امپراتوری تزاران رونما گردیده بود، بوحشت افتاده و در نیمه اول سال (1918) جبهه نیرومندی متشکل از چهارده کشور امپریالیستی از خارج و بسیج ارتجاع و ضد انقلاب داخلی (طبقات ارتجاعی شکست خورده) در جهت سرنگونی انقلاب اکتوبر و نظام نوین سوسیالیستی بوجود آمد و تهاجم همه جانبه را علیه کشورشورها آغاز کرده و جنگ کارگران و دهقانان ملل مختلف روسیه بر ضد دشمنان خارجی و داخلی آغاز گردید و تا سال (1921) ادامه یافت. این شرایط نهایت سختی برای نظام نوین انقلابی بود. نظام شوراهای از نواحی اصلی خوار و بار و مواد خام و سوخت خود جدا افتاده بود. وضع بسیار دشوار بود. خوار و بار نمی رسید، گرسنگی کارگران را عذاب می داد، گفته می شود که به کارگران مسکو و پتروگراد هر دو روز یک بار پنجاه گرام نان داده می شد. روزهای بود که بکلی برای آنها نان نمی رسید، کارخانه ها کار نمی کرد، مواد خام و سوخت نمی رسید؛ با اینحال پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی و حزب بلشویک هرگز مایوس نمی شدند و با نیروی خارق العاده و ایمان انقلابی بدفاع از انقلاب و نظام شوروی می رزمیدند. آن شرایط نهایت سخت و مبارزه دلیرانه و از خود گذرانه نشان داد که پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی دارای چه انرژی انقلابی پایان نا پذیری هستند و چگونه از مارکسیسم- لنینیسم و انقلاب اکتوبر و نظام نوین سوسیالیستی دفاع می کردند. حزب بلشویک بر رهبری رفیق لنین و رفیق استالین اعلان کرد که کشور بمنزله ای اردوگاه جنگی است و زندگی اقتصادی و فرهنگی و سیاسی آن را بر پایه ای جنگ قرارداد. لنین در رأس حزب و دولت شوروی شعار " همه چیز برای جنگ " (جنگ انقلابی خلق) را داد جهت دفاع از انقلاب اکتوبر و استحکام دیکتاتوری پرولتاریا و نظام سوسیالیستی. صدها هزار تن از کارگران و دهقانان داوطلبانه به ارتش سرخ پیوسته و روانه جبهه های جنگ می شدند. قریب نیمی از اعضای حزب و اتحادیه جوانان کمونیست رهسپار جبهه های جنگ

شدند. در این جنگ انقلابی کمونیست‌های بلشویک در صفوف اول قرار داشتند. حزب کافه ملت را به جنگ میهنی برضدهجوم ارتش‌های غارتگر امپریالیست‌ها و برضد شورش‌های طبقات ارتجاعی استثمارگر و استثمارگر داخلی که در انقلاب کبیر اکتوبر سرنگون شده بودند، برانگیخت. با آنکه دولت شوروی نوپا بود و ارتش نیرومند و سازوبرگ جنگی لازم را در اختیار نداشت و مشکلات زیادی دامنگیر نظام انقلابی نوپا بود؛ لیکن پرولتاریا و کمونیست‌های انقلابی ضربات سهمگینی بر نیروهای امپریالیست‌های خارجی و ارتجاع و ضدانقلاب داخلی وارد کردند و انقلاب اکتوبر و نظام نوپای سوسیالیستی را از هجوم وحشیانه سرمایه داری جهانی و ارتجاع داخلی نجات دادند. البته در اینجا باید از نقش پوتانسیل خشم پرولتاریای کشورهای امپریالیستی که در سرنگونی نظام شوروی اقدام کرده بودند، یاد آوری کرد. اگرچه انقلاب کبیر اکتوبر و نظام نوین سوسیالیستی نوپا و جوان بود؛ لیکن چون بوسیله کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان به پیروزی رسیده بود و ریشه در عمق توده‌های خلق ملیت‌های ساکن در کشورشورها داشت و مسیر پیشرفت و تکامل را در جهت بهبود شرایط زندگی توده‌های خلق در عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی به سرعت طی می نمود؛ لذا امپریالیسم جهانی و ارتجاع شکست خورده داخلی هرگز موفق نشدند تا در مسیر پیشرفت و تکامل انقلاب اکتوبر در کشورشورها و اثرات نجاتبخش آن در سراسر جهان مانع ایجاد کنند. کشورشورها به سرعت راه تکامل پیموده و بسوی تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم به پیش می رفت. اما در تمام دوران حاکمیت کشورشورها تحت رهبری لنین و استالین امپریالیسم و ارتجاع بین المللی به تخریب و توطئه چینی و تبلیغات سوء در جهت گمراه کردن کارگران و سایر طبقات خلق زحمتکش در کشورهای خودشان و سایر کشورهای جهان علیه نظام‌های سوسیالیستی در کشورشورها و کشور چین و سایر کشورهای سوسیالیستی و ایدئولوژی رهاییبخش و هستی آفرین کمونیسم انقلابی ادامه دادند. بعد از انهدام دیکتاتوری پرولتاریا و نظام سوسیالیستی در اتحاد شوروی توسط ریزیونیست‌های ضدانقلابی و بهمین صورت در چین و آلبانی؛ امپریالیسم و ارتجاع بین المللی تخریبکاری و توطئه گری و تبلیغات سوء گمراه کننده علیه کمونیسم انقلابی را به اشکال و شیوه‌های مختلف انجام داده و می دهند. امپریالیسم و ارتجاع بین المللی ده‌ها نویسنده مرتجع و ضدکمونیست را اجیر کردند تا علیه کمونیسم انقلابی قلم بزنند، صدها داستان و فلم دروغین و جعلی تهیه کرده و سفید را سیاه و سیاه را سفید جلوه داده اند، انواع اتهامات واهی و بی بنیاد را علیه رهبران بزرگ پرولتاریای جهان جعل کرده اند. لیکن پیروزی انقلاب کبیر اکتوبر و پیروزی انقلاب‌های پرولتری دیگر شکست پذیری نظام استثمارگر و استثمارگر و غارتگر سرمایه داری را مسجل ساخته و این حقیقت را بثبوت رساند که اگر پرولتاریا و سایر خلق‌های زحمتکش آگاهی سیاسی انقلابی کسب نمایند و تحت رهبری یک حزب انقلابی پرولتری (پیش آهنگ طبقه کارگر) متحد شوند، می توانند بزرگترین قدرتهای امپریالیستی و دیگر طبقات ارتجاعی استثمارگر و استثمارگر را با همه ماشین غولپیکر نظامی و شبکه بزرگ استخباراتی آنها ازاریکه قدرت بزرگشیده و دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار و نظام نوین سوسیالیستی را ایجاد و در راه ساختمان سوسیالیسم و بسوی ایجاد جامعه بدون طبقه (کمونیسم) به پیش روند. همچنین پیروزی انقلاب کبیر اکتوبر این حقیقت را به ثبوت رساند که یگانه راه نجات پرولتاریا و سایر خلق‌های زحمتکش جهان از قید بردگی و استثمار و سرمایه داری جهانی و امپریالیسم و دیگر طبقات ارتجاعی فنودال کمپرادور، کمونیسم انقلابی است.

مارکس و انگلس بنیان گذاران سوسیالیسم علمی، ماتریالیسم فلسفی را تکامل داده و برای اولین بار راه تغییر اساسی جهان را برای پرولتاریا و سایر زحمتکشان جهان نشان دادند. ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک مارکس و انگلس بزرگترین پیروزی علمی و فکری بشر بوده که بشریت مترقی تا آن زمان بآن دستیافته بود. ظهور فلسفه مارکس راه نوین مبارزه طبقاتی انقلابی را برای پرولتاریا و سایر زحمتکشان جهان گشود. فلسفه مارکسیستی بطور پیگیر علمی است؛ زیرا که منعکس کننده ای واقعیات جهان است،

در پیوند نزدیک با علوم طبیعی و اجتماعی است، مقولات و قوانین فلسفه ای مارکسیستی همواره با دست آوردهای علوم غنی تر و دقیق ترمی شود. فلسفه مارکسیستی خلاق است، عامترین قانونمندی های جهان هستی و شناخت را بیان می کند، با هر دست آورد اساسی دانش و با هر تجربه ای دوران سازد تاریخ جامعه راه تکامل پیموده و احکامش ژرف تر و غنی ترمی شود. فلسفه مارکسیستی انقلابی است، یعنی آموزش برای دیگرگون ساختن جهان است و رسالت فلسفه مارکسیستی تغییر کیفی جهان و نوسازی آنست. فلسفه مارکسیستی جانبدار است، یعنی سمتگیری تاریخی مشخص دارد و از پرولتاریا و سایر زحمتکشانش در برابر بورژوازی و امپریالیسم و سایر طبقات استثمارگر و ستمگر بدفاع برمی خیزد. مارکس و انگلس برای اولین بار تحلیل علمی از اوضاع اقتصادی و اجتماعی جهان بدست داده و ماهیت ارتجاعی تفکر فیلیسوفان بورژوازی را که نظام سرمایه داری را نظام مترقی و جاودان موعظه می کردند، افشا نمودند. مارکس ماهیت و خصلت طبقاتی نظام سرمایه داری را به شیوه علمی مورد تحقیق و بررسی قرار داده و تجارب و دست آوردهای مبارزات طبقاتی پرولتاریا از جمله انقلاب کمون پاریس در سال (1871) میلادی را که به لحاظ تاریخی بسیار گران بهابود مورد مطالعه و تحقیق قرار داده و تئوری دیکتاتوری پرولتاریا را تدوین کرد. مارکس می گوید: "مبارزه طبقاتی ناچار راه را به دیکتاتوری پرولتاریا منجر می سازد، اینکه خود این دیکتاتوری فقط گذاری است بسوی نابودی هرگونه طبقات و بسوی جامعه بدون طبقات. دیکتاتوری پرولتاریا یک ابزار است، در خود پایان نمی پذیرد، ابزاری برای گذار به کمونیسم، به جامعه بدون طبقه است".

دیکتاتوری پرولتاریا مضمون اساسی انقلاب پرولتاریائی و اساس و محتوی اصلی دوران سوسیالیسم است. رفیق لنین با دفاع از آموزشهای مارکس و انگلس درباره ای دیکتاتوری پرولتاریا در برابر تحریفات سردمداران انترناسیونال دوم، مسایل اساسی مبارزه برای تحقق دیکتاتوری پرولتاریا و نقش رهبری حزب کمونیست در نظام دیکتاتوری پرولتاریا را تدوین کرد. باین ترتیب آموزش مربوط به دیکتاتوری پرولتاریا از مهمترین اصول تئوریک مارکسیسم- لنینیسم می باشد. پرولتاریا بعد از پیروزی از قدرت دولتی و از سیادت سیاسی اش برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران، برای تحکیم دولت سوسیالیستی و برای جلوگیری از هرگونه تشبث بخاطر بازگرداندن قدرت بورژوازی و برای دفاع در مقابل تجاوزات امپریالیسم بین المللی استفاده می کند. این اصل اساسی و مهم راکتور شوراهات تحت رهبری لنین در سال (1918) در جنگ داخلی علیه شورش طبقات ارتجاعی شکست خورده و تهاجم چهارده کشور امپریالیستی بگونه درست بکار بسته و دیکتاتوری پرولتاریا و نظام سوسیالیستی را تحکیم بخشید. لنین می گوید: "دیکتاتوری پرولتاریا خود هدف نیست بلکه یک ضرورت تاریخی و تنها وسیله ای گذار به جامعه بدون طبقات و بدون دیکتاتوری است".

کشور شوراهات تحت رهبری رفیق لنین بعد از دفع تجاوز و تهاجم قدرتهای امپریالیستی و سرکوب ضدانقلاب داخلی به ترمیم و رشد اقتصاد ملی کشور شوراهات پرداخت. این دوره نیز شرایط دشواری از تحول سیاست کمونیسم جنگی" به ساختمان اقتصاد نوین سوسیالیستی بود. با آنکه در آن شرایط حزب و دولت شوروی درگیر بحرانهای شدید داخلی بودند؛ اما حزب کمونیست بر رهبری لنین بزرگ توانست تا حد زیادی اتحاد کارگران و دهقانان شوروی را بر اساس "اقتصاد نوین" تحکیم نماید. امپریالیسم جهانی در فاصله بین دو جنگ جهانی امپریالیستی اول و دوم حد اقل با دودور بحران ورکود جدی اقتصادی مواجه بود؛ لیکن کشور شوراهات به حمایت و همکاری بی شائبه کارگران و خلقهای اتحاد شوروی سوسیالیستی و با طرح برنامه های اقتصادی مؤثر و کارا، موفقانه و با شتاب بیشتر بسوی ترقی همه جانبه و ساختمان سوسیالیسم به پیش می رفت و در آن زمان اقتصاد کشور شوراهات از شکوفا ترین اقتصادهای جهان محسوب می شد.

پیروزی انقلاب کبیر اکتوبر خلقهای زحمتکش و ملل ستمدیده در امپراتوری تزارانجات داده و راه زندگی با سعادت و رفاه را برای آنها گشود. لنین روسیه را زندان ملل خواند و انقلاب اکتوبر برای ملل تحت سلطه تزار حق تعیین سرنوشت به ارمغان آورد. در اعلامیه حقوق خلقهای روسیه چنین می خوانیم. درباره ملیتهای روسیه: 1- برابری و حق حاکمیت خلقهای روسیه. 2- حق خلقهای روسیه در تعیین سرنوشت تا جدائی و تشکیل دولت مستقل. 3- الغای هرگونه امتیاز مذهبی و یامحدودیتهای مذهبی. 4- رشد آزادانه اقلیتهای ملی و گروه های (نژادی- قومی) ساکن روسیه.

لنین با اتکا به ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی و با خلاقیت تمام و با تحلیل و ارزیابی دقیق از اوضاع روسیه تزاری و اوضاع جهان و تعیین تضادهای طبقاتی و مشخص کردن تضاد عمده و تعیین دقیق دوستان و دشمنان انقلاب و وضع تاکتیکهای درست انقلاب اکتوبر را دایهانه رهبری کرد. لنین در پروسه مبارزات انقلابی اش آثار علمی و انقلابی مهمی خلق کرد. لنین برای اولین بار در کتاب "دوستان مردم کیاند؟" فکراتحاد انقلابی کارگران و دهقانان را بمثابة وسیله اساسی درواژگون کردن تزاریزم، ملاکان و بورژوازی بمیان آورده و وظایف اساسی مارکسیستهای روسیه را تعیین کرد. لنین در کتاب "چه باید کرد؟" نقشه تشکیل مشخصی را برای ساختمان حزب مارکسیستی طبقه کارگر طرح کرد. او گفت: "پرولتاریا در مبارزه برای حاکمیت بجز سازمان سلاح دیگری ندارد. پرولتاریا که بواسطه ای رقابت پرهرج و مرج در جهان سرمایه داری از هم جدا می شود، و در زیر بار کارهای مشقت بار برای سرمایه داری از پا در می آید و دایماً" در اعماق" فقر کامل، بحالت بهیمی و انحطاط می افتد- چنین پرولتاریا فقط در سایه ای آن می تواند بدل به نیروی مغلوب نشدنی شود- و ناگزیر بدل خواهد شد- که اتحاد فکری وی از روی اصول مارکسیسم بواسطه ای وحدت مادی سازمانی که میلیون ها زحمتکش را با ارتش طبقه کارگر بهم می پیوندد مستحکم گردد...". همچنین لنین گفت: "اصل اساسی سیاست خارجی کشور سوسیالیستی و حزب کمونیست عبارت است از انترناسیونالیسم پرولتاری، در اتحاد با انقلابیون کشورهای پیشرفته و با کلیه خلقهای ستمکش برضدامپریالیستها از هر رنگی که باشد". لنین اکنومیسم را کاملاً منکوب و ایدئولوژی اپورتونیزم را رسوا ساخت. لنین در کتاب "یک گام به پیش دوگام به پس"، اپورتونیزم منشیویکی را در مسایل تشکیلاتی در هم شکست و حزب کمونیست (بلشویک)، حزب مبارز انقلابی طراز نوین را بنیان نهاد و برای اولین بار آموزش مربوط به حزب کمونیست را بعنوان یک سازمان رهنمون پرولتاریا و بعنوان سلاح اصلی در دست پرولتاریا تنظیم نمود. لنین در کتاب "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک"، تاکتیک بلشویکها را در انقلاب بورژوا دموکراتیک و در دوره انتقال این انقلاب به انقلاب سوسیالیستی مستدل نموده و برای اولین بار نکات اصلی پیروزی سوسیالیسم در کشور واحد را پایه گذاری کرد. لنین در کتاب "امپریالیسم بمثابة بالاترین مرحله سرمایه داری"، امپریالیسم را بمنزله سرمایه داری فاسد و محتضربه منزله ای آستان انقلاب سوسیالیستی با استدلالهای مارکسیستی مورد تجزیه و تحلیل قرارداد. "تزه های آوریل" لنین در آستانه انقلاب کبیر اکتوبر نقشه مبارزه حزب بلشویک در راه انتقال از انقلاب بورژوا دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی بود. لنین در کتاب "دولت و انقلاب" ماهیت بورژوازی و نظرات اپورتونیزتها (کانوتسکی و سایرین) و انارشویستها را درباره مسئله دولت و انقلاب افشا نموده و در این اثر آموزش مارکسیسم درباره دولت، انقلاب پرولتاریائی، دیکتاتوری پرولتاریا، سوسیالیسم و کمونیسم را احیا نموده و آنرا بسط می دهد و تئوری جمهوری شوراها بمثابة شکل اساسی دیکتاتوری پرولتاریا را تدوین کرد.

انقلاب کبیر اکتوبر بزرگترین تحول انقلابی اجتماعی بود که جهان تا آن زمان بخود دیده بود. تشکیل دولت دیکتاتوری پرولتاریا و نظام سوسیالیستی و بوجود آمدن قطب نیرومند انقلابی در جهان بر سرنوشت خلقهای تحت استثمار و ملل در بند استعمار و امپریالیسم تأثیرات مهمی بجا گذاشت. خلقهای تحت سلطه استعمار و امپریالیسم در بسا نقاط جهان روحیه انقلابی گرفته و بامبارزه آزادی خواهانه سلطه

استعمار و امپریالیسم رادر چندین کشور جهان سرنگون کردند. در کشورهای چندی انقلاب ملی-دموکراتیک به پیروزی رسیده و به انقلاب سوسیالیستی گذار کردند. و تا اخیر نیمه اول قرن بیستم حدود یک سوم نفوس کره زمین از سلطه و ستم امپریالیسم و ارتجاع فئودال کمپرادوری رهائی یافتند. لنین در اثر فلسفی اش، ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم از فلسفه مارکسیستی دفاع نموده و آنرا تکامل داد. او مبارزه حادی را برای افشای مرتدین درون جنبش کمونیستی به پیش برد؛ شدیدترین این مبارزه در زمینه فلسفه بود؛ انتقاد بیرحمانه لنین از آن اپورتونیستهای سیاسی و فلسفی بود که در اطراف اندیشه "آرنست ماخ" جمع شده بودند؛ ماخیزم رایج ترین امپریوکریتیسیسم در آن زمان، اساساً شکلی از ایده آلیسم بود؛ لنین در این مبارزه از ماتریالیسم در برابر ایده آلیسم دفاع نمود. لنین مبارزه با رویزیونیستها را رهبری کرده و نبرد با رویزیونیسم در حوزه فلسفی با مبارزه سیاسی علیه آن گره خورده بود؛ ولی جدال با رویزیونیسم فلسفی خود از اهمیت زیاد برخوردار بود و در واقع بدون دفاع از ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی و پاسخگویی تمام و کمال به "تجدید نظرها" و حملات بی پرده ای آنها به ویژه با احیای ایده آلیسم در شکل ماخیزم؛ ادامه ای جنبش مارکسیستی و حفظ پیش قراول پرولتاری غیر ممکن بود. لنین همچنین در زمینه های دیگر فلسفه از جمله: مسئله دیالکتیک، بازشناسی همگونی یا وحدت اضداد که کلید درک حرکت کلیه پروسه هاست؛ بعلاوه رابطه بین وحدت یا همگونی و مبارزه اضداد را بیان نمود، لنین گفت: "وحدت یا "همگونی" مشروط، موقتی، ناپایدار و نسبی است؛ در حالیکه مبارزه اضداد مطلق است؛ همان گونه که تکامل و حرکت مطلق است".

بعد از درگذشت رفیق لنین در سال (1924) میلادی و آغاز دوران رهبری رفیق استالین، حزب کمونیست (بلشویک) درگیر مبارزات سختی در داخل حزب شد. مخالفتها علیه حزب و دولت بر رهبری استالین بوسیله عناصر اپورتونیست، عمدتاً بوسیله ای تروتسکی، کامنف، زینویف و بوخارین رهبری می شد و به امر پیروزی ساختمان سوسیالیسم به اشکال و شیوه های مختلف اخلاگری می کردند. این عناصر بعد از مرگ لنین فعالیتهای شان را شدت بخشیده و در صفوف حزب کمونیست (بلشویک) تولید اغتشاش کرده و تلاش می کردند تا حزب را دچار تفرقه سازند. اما با مبارزه شدید کمونیستهای انقلابی به رهبری استالین در کمیته مرکزی حزب مواجه شده و تا حد زیادی از فعالیتهای خرابکارانه آنها در حزب جلوگیری بعمل آمد؛ اما اثرات اندیشه های انحرافی اپورتونیستی و رویزیونیستی این عناصر و دیگر عناصر همسخ آنها بطور کامل از حزب و دولت طرد نگردید.

پیروزی امر ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی پیروزی بزرگ و تاریخی برای طبقه کارگر بود. استالین در سال (1933) در گزارش خود به پولینوم کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش حزب چنین گفت: "اتحاد شوروی از کشوری کشاورزی به کشور صنعتی مبدل شده و محصول صنعتی نسبت به کلیه محصول اقتصاد ملی کشور به هفتاد درصد بالغ گردیده است. سیستم سوسیالیستی اقتصاد، عناصر سرمایه داری را در رشته صنعت از بین برده و خود یگانه سیستم اقتصادی در صنایع گردیده است. سیستم سوسیالیستی اقتصاد در رشته کشاورزی، کولاکها (بورژوازی دهات) را بعنوان یک طبقه خاص از بین برده و خود در اقتصاد روستائی نیروی فرمانروا گشته است. رژیم کلخوزی در دهات گدائی و تهیدستی را نیست و نابود ساخته و ده ها میلیون دهقان تهیدست به سطح رفاه ارتقاء یافته اند، بیکاری را از بین برده و پیروزی سوسیالیسم در همه رشته های اقتصاد ملی استثمار فرد از فرد را از میان برده است". در سال (1934) کنگره هفدهم حزب فعالیتهای دوره ای گذشته حزب را تراز بندی نموده و پیشرفتهای قطعی سوسیالیسم را در همه رشته های اقتصادی و مدنی خاطر نشان ساخته و باین نتیجه رسید که خط مشی حزب در سراسر خط حرکت آن پیروز شده است. استالین می گوید: "روسیه از کشور جاهل، بیسواد و بیفرهنگ به کشوری باسواد و با فرهنگ بدل گردیده و یا صحیحتر بگوییم بدل می گردد". استالین در گزارش به کنگره حزب روی مسایل مربوط به رهبری ایدئولوژیک و سیاسی

چنین گفت: " هر چند دشمنان حزب یعنی انواع اپورتونیست‌ها و انواع ناسیونالیست‌های منحرف شکست خورده اند ولی بازمانده های ازایدنولوژی آنان هنوز در مغز برخی از اعضای حزب وجود دارد و چه بسا اثر خود را هویدا می سازد. بقایای سرمایه داری در اقتصاد و بویژه در ذهن مردم زمینه ای مساعدی برای جان گرفتن ایدنولوژی دسته های شکست خورده ای ضد لنینی می باشد. آگاهی مردم ضمن رشد خود از وضع اقتصادی آنان عقب می ماند. از اینرو با وجود از میان رفتن سرمایه داری در اقتصاد، بقایای از نظریات بورژوازی در مغزهای مردم باقی مانده و هنوز هم باقی خواهد ماند. در ضمن باید در نظر داشت که احاطه ای سرمایه داری جهانی که باید همیشه بر ضد آن باروت را خشک نگهداشت، سعی دارد باین بقایا جان بدهد و از آن پشتیبانی کند. استالین به بقایای سرمایه داری در ذهن مردم در رشته ای مسایل ملی توجه نموده و این بقایا را سخت جان توصیف کرده و از مبارزه حزب بلشویک در وجهه سخن بمیان آورد؛ مبارزه بر ضد انحراف شئونیسیم امپریالیست روس و انحراف بسوی شئونیسیم محلی. استالین حزب را دعوت نمود تا مبارزه را در زمینه ایدنولوژیک و سیاسی تقویت نموده و همواره ایدنولوژی و بقایای ایدنولوژی طبقات دشمن و جریاناتی را که دشمن لنینیسم است، رسوا سازد. نباید حزب را به خواب فروبرد، بلکه باید آن را آماده ای مبارزه کرد، نباید حزب را خلع سلاح نمود بلکه باید آن را مسلح گرداند، نباید نیروی حزب را پراکنده کرد بلکه باید به اجرای دومین نقشه ای پنج ساله مجهز نگهداشت".

در سال (1936) ادعا شد که اقتصاد اتحاد شوروی بکلی تغییر یافته است. عناصر سرمایه داری کاملاً از بین برداشته شده اند. در کلیه رشته های اقتصادی سیستم سوسیالیستی پیروز شده است، استثمار فرد از فرد برای همیشه از بین برده شده است، مالکیت اجتماعی سوسیالیستی بروسایل تولید بعنوان اساس خلل ناپذیر رژیم نوین سوسیالیستی در کلیه رشته های اقتصادی برقرار گردیده، بحران فقر، بیکاری و خانه خرابی برای همیشه از میان رفته و برای تمام اعضای جامعه شوروی شرایط زندگی مرفه و متمدن فراهم گردیده است. زحمتکشان اتحاد شوروی یعنی کارگران و دهقانان و روشنفکران طی سالهای ساختمان سوسیالیستی عمیقاً تغییر یافته اند. جامعه شوروی از دو طبقه دوست یعنی کارگران و دهقانان تشکیل می یابد که در بین این دو طبقه هنوز فرق طبقاتی باقی است. زمانی که اتحاد شوروی سوسیالیستی در پیروسه ساختمان سوسیالیسم به پیشرفتهای مهمی دست یافته بود؛ در کشورهای سرمایه داری بحران اقتصادی که از پایان سال (1929) آغاز شده بود، طی سه سال به عمیقترین حد آن رسید. در موقع بحران اقتصادی تضاد بین دولتهای امپریالیستی، بین کشورهای غالب و مغلوب، بین دول امپریالیستی و کشورهای مستعمراتی و غیرمستقل، بین کارگران و سرمایه داران و تضاد بین دهقانان و ملاکین را بیش از پیش تشدید نمود. در آن شرایط استالین خاطر نشان کرد که: " بورژوازی راه نجات از بحران اقتصادی را از یکطرف در سرکوب طبقه کارگراز طریق برقرار ساختن دیکتاتوری فاشیستی یعنی دیکتاتوری مرتجعترین، شئونیسیتی ترین و امپریالیستی ترین عناصر سرمایه داری و از طرف دیگر در تهدید و برپا کردن جنگ به منظور تقسیم مجدد مستعمرات در مناطق نفوذ به ضرر منافع کشورهای که نیروی دفاعی شان ضعیف است، خواهد جست".

در سال (1935) میلادی ایتالیا کشور حبشه را مورد تهاجم نظامی قرارداد و ارتش جاپان به کشور چین حمله نموده و شهر پیکن را اشغال کرد. در سال (1936) اوضاع جهان به شدت دیگرگون شد؛ دولتهای آلمان و ایتالیا به جمهوری هسپانیه حمله نمودند و در سال (1938) آلمان اطیش را اشغال نمود و باین ترتیب جنگ جهانی امپریالیستی دوم بر اساس عوامل و اهداف مشخص و معین آن آغاز شد. اگرچه در آن شرایط دولتهای امپریالیستی « دارای دموکراسی» عملیات افراطی دولتهای امپریالیستی فاشیستی را نمی پسندیدند و از نیرومند شدن آنها ترس داشتند؛ لیکن این دولتها از رشد و اعتلای جنبش کارگری در اروپا و از توسعه جنبشهای ملی آزادی خواهانه در آسیا بیشتر بیم داشتند و معتقد بودند که فاشیسم در مقابل این «

جنبشهای خطرناک» بهترین تریاق است. و در عین حال به فاشیست‌ها می‌فهماندند که سیاستهای پولیسی و ارتجاعی آنها بر ضد جنبش کارگری انقلابی و جنبشهای رهاییبخش ملی را درک می‌کنند و در اصل با احساس و عمل دول فاشیست شریک بودند.

جنگ جهانی دوم برای همه ملل و از جمله اتحاد شوروی بدترین خطر را در قبال داشت؛ از آن رو اتحاد شوروی به تقویت نظامی دفاعی اش می‌کوشید. کشورشورها در جریان این جنگ با در نظر داشت منافع و مصالح این کشور با جناحی از امپریالیست‌ها یا دولتهای امپریالیستی «دارای دموکراسی» چون انگلستان، فرانسه و آمریکا که بنام دول متفق یاد می‌شدند در جبهه متحد بین المللی بر ضد دولتهای فاشیست پیوست. قابل یادآوری است که اگر دولت اتحاد شوروی با اتخاذ این پالیسی از تضادهای درون اردوگاه امپریالیستی بنفع کشورشورها ها استفاده کرد؛ لیکن رهبران اتحاد شوروی و کمینترن در پیشنهاد تعمیم سیاست "جبهه متحد ضد فاشیستی" در آن شرایط دچار اشتباه شدند. در جریان جنگ جهانی دوم با آنکه قدرتهای امپریالیستی شامل در "جبهه ضد فاشیسم" از خرابکاری علنی بر ضد اتحاد شوروی خودداری می‌کردند؛ لیکن همه خواهان تضعیف و یا شکست کشورشورها بودند و موارد کارشکنیهای آنها در جریان جنگ در برابر اتحاد شوروی هم کم نبوده است.

در سال (1941) فاشیستهای آلمان به اتحاد شوروی حمله کردند و مسلماً که این جنگ جنایتکارانه هم علیه کشورشورها و هم علیه آزادی و استقلال خلقهای کلیه ملل صورت گرفت. بالمقابل کارگران، دهقانان، سربازان ارتش سرخ و روشنفکران تحت رهبری حزب کمونیست (بلشویک) و دولت اتحاد شوروی قهرمانانه از میهن سوسیالیستی شان دفاع کردند و بیشترین تلفات را در جنگ جهانی دوم خلقهای اتحاد شوروی متحمل شده و بیش از بیست میلیون تن آنان کشته شدند؛ اما چنان ضربات مهلکی بر ارتش متجاوز آلمان فاشیست وارد کردند که تأثیر مهمی بر سرنوشت جنگ جهانی دوم در شکست کشورهای فاشیست بجا گذاشت. در جریان جنگ جهانی دوم کشورشورها و ارتش سرخ؛ کمونیست‌ها، کارگران و سایر زحمتکشان و نیروهای مترقی را در کشورهای اروپای شرقی کمک همه جانبه کردند که با دفع سلطه فاشیسم و سرنوشتی دولتهای ارتجاعی و مزدور در کشورهای شان نظامهای دموکراتیک توده ای و سوسیالیستی را تشکیل دادند. بعد از ختم جنگ، خلقهای اتحاد شوروی تحت رهبری حزب کمونیست و دولت شورها در رأس آن استالین با جدیت تمام به ترمیم خرابیهای جنگ و اعمار دوباره اقتصاد کشور همت گماشته و در راه اعمار سوسیالیسم و پیشرفت و تکامل اتحاد شوروی مساعی زیادی بخرج دادند.

نقش استالین در رهبری حزب و دولت و ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی بسیار برآزنده بوده است. استالین در سال (1924) بعد از درگذشت لنین بعنوان رهبر حزب کمونیست و دولت کشورشورها قرار گرفته و از طریق توده های کارگر، اتحاد شوروی را در حفظ حاکمیت طبقه کارگر و ساختمان سوسیالیسم برای مدت بیش از سی سال رهبری کرد. استالین چنین وظیفه خطیری را تحت سخت ترین شرایط و بدون هیچگونه تجربه تاریخی قبلی پرولتاریای جهان انجام داد که خدمت بزرگی از جانب او بشمار می‌رود. استالین اقتصاد شوروی را در جهت رشد صنایع و کشاورزی هدایت کرد و اتحاد شوروی به کشوری با اقتصادهای اشتراکی و با کشاورزی بزرگ میکانیزه بدل گردید. بعبارت دیگر اقتصاد اتحاد شوروی را در صنعتی شدن سوسیالیستی و اشتراکی کردن گام به گام کشاورزی هدایت کرد. تحت رهبری استالین اشتراکی کردن سوسیالیستی به همراه صنعتی کردن سوسیالیستی و تبدیل اتحاد شوروی از یک کشور عقبمانده بیک کشور پیشرفته اقتصادی صورت گرفت. استالین کمکهای معنوی و مادی مناسبی به جنبشهای انقلابی پرولتری و جنبشهای آزادیبخش ملی در کشورهای مختلف جهان انجام داد. او با الهام از مارکسیسم-لنینیسم انقلاب در اتحاد شوروی و در سطح جهان را رهبری کرد. استالین دوست خلقهای جهان بود. او مبارزه سختی را علیه اپورتونیستهای چون تروتسکی، کامنوف،

زینویف و بوخارین به پیشبرد و اثر " اصول لنینیسم " استالین نقش حایزاهمیتی در این مبارزه در آموزش صفوف وسیع و اعضای حزب و توده های خلق و افشای ماهیت مواضع و نظرات انحرافی اپورتونیستهای درون حزب و دولت ایفا نمود.

اتحاد شوروی در جنگ جهانی امپریالیستی دوم پیروزیهای بزرگی را در شکست متجاوزین فاشیست نازی تحت رهبری استالین نصیب گردید؛ لیکن استالین در این عرصه مانند عرصه های دیگر اشتباهاتی را مرتکب شد. در مورد اشتباهات استالین مائوتسه دون می گوید: " استالین در حیطه اقتصاد سیاسی، سیاست اقتصادی و ساختمان سوسیالیسم " تئوری رشد نیروهای مؤلده " را اتخاذ کرده و فورموله نمود که: تکنیک مدرن، کادری متخصص و مسلط بر این تکنالوژی همه چیز را تعیین می کند. " او در دوران سوسیالیسم به انقلابی کردن دیگر عرصه های مناسبات تولیدی (مناسبات بین مردم در تولید و توزیع) توجه نکرد. او این اشتباهات را بر مبنای این دید غلط انجام داد که گفت تا اواسط دهه (30) قرن بیستم طبقات متخاصم در اتحاد شوروی از بین رفته است؛ زیرا تغییر مالکیت سوسیالیستی عمدتاً انجام شده است. با آنکه اوقاطعانه علیه تلاشهای که برای احیای سرمایه داری از جانب نیروهای انحرافی در شوروی صورت می گرفت مبارزه کرد و در این زمینه چنین گفت: " نباید تضادهای سیستم سوسیالیستی را پنهان کنیم، بلکه باید آن را فاش ساخته و از آنها پرده برداریم؛ " لیکن او در عمل در پیشبرد مبارزه طبقاتی علیه بورژوازی درون حزب و دولت معترف نه شد و این اشتباهات او در زمینه فلسفه و بخصوص در مورد دیالکتیک ارتباط نزدیک داشت".

مادوتسه دون در مورد استالین و اثر " اصول لنینیسم " چنین می گوید: " اصول لنینیسم " نشانگر درک و اعمال اصول مهم ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی توسط استالین بود. او با تحلیل خصالت عام تضاد ذاتی امپریالیسم نشان داد که چرا لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است و در عین حال با تحلیل خصالت خاص تضاد امپریالیسم روسیه تزاری در چهارچوب این تضاد عمومی روشن ساخت که چرا روسیه زادگاه تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاریائی گردیده و چگونه خصالت عام تضاد در این خصالت نهفته است".

استالین در پرتواندیشه های انقلابی پرولتری، تئوری " ملت " را تدوین کرده و راه حل اصولی " مسئله ملی " را ارایه داد. دو رساله استالین " مارکسیسم و مسئله ملی " و " مسئله ملی و لنینیسم " نقش بارزی را در آگاهی و رهنمائی پرولتاریا و زحمتکشان ملیتهای مختلف در روسیه آن زمان ایفا نمود. و بدین طریق اسلحه انترناسیونالیسم پرولتری و یگانگی وجدائی ناپذیر بودن مبارزه طبقاتی را بمقابل اندیشه های انحرافی ناسیونالیستی قرارداد. استالین در دفاع از مارکسیسم- لنینیسم و کمک به جنبشهای انقلابی پرولتری جهان خدمات شایانی انجام داد.

چنانکه قبلاً تذکر یافت اگر رهبران اتحاد شوروی در جریان جنگ امپریالیستی دوم از تضادهای درون اردوگاه امپریالیستی بنفع اتحاد شوروی استفاده کردند؛ لیکن رهبران شوروی و کمینترن در پیشنهاد تعمیم سیاست «جبهه متحد ضد فاشیسم» دچار اشتباه شدند. در کشورهای زیادی احزاب کمونیست و نیروهای مترقی به پیروی از این سیاست بجای مبارزه در جهت سرنگونی بورژوازی کشورهای خودی به « دفاع از میهن در مقابل فاشیسم» به مبارزه برخاستند. رهبران کمینترن این قدرتهای امپریالیستی را « مترقی»، « صلحجو» و « آزادی خواه» توجیه نمودند. آنها سیاست « جبهه متحد ضد فاشیسم» را به خط استراتژی یک جنبش بین المللی کمونیستی تبدیل نمودند و این سیاست مغایر سیاست انترناسیونالیستی پرولتاری بود؛ زیرا اصل عمده انقلاب جهانی است، و یا ارجح شمردن منافع انقلاب جهانی بر حفظ کشور سوسیالیستی. آنها جهت دفاع از اتحاد شوروی، مسایل انقلاب جهانی را فرعی کردند و یا اینکه منافع انقلاب جهانی تحت الشعاع دفاع از منافع اتحاد شوروی قرار گرفت. استالین در رأس کشورشورها

در اتخاذ این پالیسی به اهمیت این اصل عمده یعنی ("تضاد بین دفاع از موجودیت کشور سوسیالیستی و گسترش انقلاب جهانی") توجه ننموده و رشد انقلاب جهانی را در آن شرایط نادیده گرفت. همچنان استالین در جریان جنگ جهانی امپریالیستی دوم با اقدامی نادرست بین الملل سوم (کمینترن) این نهاد انقلابی که نمادی از انترناسیونالیسم پرولتری و وسیله ای در تحکیم وحدت و همبستگی پرولتاریا و خلقهای جهان بود را، منحل کرد.

استالین اصول اساسی خدمات لنین به مارکسیسم را منجمله تئوری دیکتاتوری پرولتاریا بمتابه یکی از نکات اصلی خدمات وی را جمع بندی کرد، استالین بدرستی مسأله گذار به جامعه کمونیستی را بمتابه یک نبرد و مبارزه طولانی هم علیه بقایای طبقات حاکم جامعه کهن و هم علیه نفوذ تولید کنندگان کوچک جهان بینی آنها (مبارزه ای که مستلزم متحول ساختن طرز تفکر نه تنها دهقانان و تمام عناصر خرده بورژوا بلکه توده های کارگر کارخانه های باشد) ارایه داده و نشان داد که این مبارزه بخشی از وظیفه اساسی پرولتاریا می باشد. لیکن او در گزارش به کنگره هژدهم حزب کمونیست در سال (1936) گفت: "ویژگی ای که جامعه شوروی را امروز از هر جامعه سرمایه داری متمایز می سازد آنست که دیگر دارای طبقات متخاصم و انتاگونیستی نمی باشد". در حالیکه برخلاف این نظر طبقات انتاگونیستی کما کان تحت سوسیالیسم موجود هستند و مبارزه طبقاتی باید بدون وقفه در سرتاسر دوران سوسیالیسم و تحت دیکتاتوری پرولتاریا ادامه یابد.

اشتباه دیگر استالین این بود که بجای اتکای کافی بر توده های خلق برای افشای ضدانقلابیون و طرد آنها از حزب و دولت، بیش از اندازه به روشهای بوروکراتیک و تقریباً منحصر بر دستگاه اطلاعاتی اتحاد شوروی تکیه کرد. همچنین استالین منبع فعالیتهای ضدانقلابی را بدرستی درک نکرده و این فعالیتها را بطور خاص (ناشی) از منابع خارجی می دید و خصوصاً که در شیوه برخورد با آنها اشتباهاتی را مرتکب شد و بیشتر به غلط هدف حمله را وسعت داده و تضادهای میان خلق را با تضادهای میان خلق و دشمن که از نظر ماهوی متفاوت اند، درهم آمیخت. تمام این مسایل باعث شدند که استالین در رابطه به نحوه سرکوب ضدانقلابیون نیز دچار اشتباهاتی شود. و نیز به دلیل تحلیل غلط وی از جامعه سوسیالیستی و تضادهای این دوران، او فکری کرد که تمام ضدانقلابیون باید اساساً از منابع خارجی سرچشمه گرفته باشند و گماشتگان آنان هستند تا از تضادهای طبقاتی درون سوسیالیسم. استالین بر مبنای این تحلیل نادرست این موضع را اتخاذ کرد که تنها دلیل ادامه دیکتاتوری پرولتاریا، محاصره اتحاد شوروی توسط دشمنان امپریالیست است. و باین ترتیب او نظر داشت که در اتحاد شوروی طبقات متخاصم وجود ندارد. البته از جهتی استالین با آنانیکه می خواستند دیکتاتوری پرولتاریا را منحل کنند بدرستی خواهان حفظ آن بود و با قاطعیت از دیکتاتوری پرولتاریا دفاع می کرد. بهر حال تا اندازه ای میتافیزم و ماتریالیسم میکانیکی در برخورد های استالین وجود داشت. همچنان او فکری کرده که در شرایط سوسیالیسم، طبقات انتاگونیستی و زمینه داخلی احیای سرمایه داری از بین رفته است.

استالین در سالهای اخیر عمرش در رابطه به تحلیل بعضی از تضادهای خاصی که تحت سوسیالیسم، خصوصاً در اتحاد شوروی کماکان وجود داشتند دست به تلاشهای زد. این تحلیل بخصوص در یکی آخرین آثار وی، "مسایل سوسیالیسم در اتحاد شوروی" به چشم می خورد. استالین در اینجا بر روی این واقعیت که بطور خاص تضاد بین مناسبات و نیروهای تولیدی کماکان تحت سوسیالیسم ادامه دارد. و اگر بدرستی به این تضادها برخورد نشود می تواند به تضادهای انتاگونیستی بدل گردد و حتی زمینه ای را برای برخاستن عناصر سرمایه داری و به عقب کشاندن جامعه فراهم آورد، تأکید کرد. لیکن استالین به ادامه حضور تضاد بین زیربنا و روبنا برخورد نکرده و مضافاً جمع بندی نکرد که تضاد بین نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی و زیربنا و روبنا تنها تضادهای بنیادین در جامعه سوسیالیستی هستند، بعنوان یک تضاد

آشتی ناپذیر تیلور میبند. استالین مبارزه علیه ایده ها و افکار و نظرات انحرافی (اپورتونیستی و رویزیونیستی) در حزب را به شیوه های بوروکراتیک و عمدتاً توسط دستگاه اطلاعاتی اتحاد شوروی انجام داد. او نتوانست این حقیقت را درک نماید که جهت انقلابی کردن حزب مبارزه طبقاتی را بوسیله برپائی انقلاب فرهنگی پرولتاریائی و جلب توده های میلیونی کارگران و دهقانان به پیش برد. همان بود که عناصر بورژوازی در درون حزب و دولت توانستند موقعیت شان را تحکیم کنند. از جانب دیگر در جریان جنگ جهانی امپریالیستی دوم و تهاجم نظامی فاشیستهای آلمان نازی به اتحاد شوروی، هزاران تن از کمونیستها و پرولتاریای انقلابی و آگاه در دفاع از نظام سوسیالیستی قهرمانانه جنگیدند و جانهای خود را از دست دادند. چنانکه در جنگ علیه تهاجم چهارده کشور امپریالیستی و ارتجاع و ضد انقلاب داخلی در سالهای (1918-1921) هزاران تن از پرولتاریا و روشنفکران انقلابی جانهای خود را در دفاع از انقلاب کبیراکتوبر و نظام نوین سوسیالیستی از دست دادند که اینها خود در موردش ضایعه های بزرگ جبران ناپذیری برای حزب و دولت اتحاد شوروی بودند. مسئله دیگر عمر کوتاه دوران سوسیالیسم در اتحاد شوروی (و در کشورهای دیگر) بود که حزب کمونیست و دولت شوراها و پرولتاریا و خلقهای اتحاد شوروی بیشتر سعی و تلاش خود را در جهت رفع عقبماندگی و ترقی و پیشرفت جامعه سوسیالیستی کردند؛ زیرا روسیه قبل از پیروزی انقلاب کبیراکتوبر کشوری سرمایه داری امپریالیستی فئودالی عقبمانده بود و بعد از انقلاب کبیراکتوبر در وضعیت محاصره از جانب کشورهای سرمایه داری امپریالیستی قرار گرفت. دولت اتحاد شوروی باید با امکانات خودش و با اتکاء به ابتکار و خلاقیت پرولتاریا و دهقانان و روشنفکران انقلابی در رفع این عقبماندگیها و رسیدن به ترقی و تعالی کشورش شوراها می کوشید. تهاجم نظامی امپریالیستهای فاشیست آلمان نازی در سال (1941) و جنگ غارتگرانه و ویرانگر طی پنج سال و تلفات انسانی (بیش از بیست میلیون تن) و تخریب و انهدام بخش اعظم تاسیسات و زیربنای صنعتی و خسارات هنگفت در همه عرصه ها؛ اینها خود در موردش ضربات هنگفتی به کشورش شوراها وارد کرد و باید همه این خرابیها و ویرانیها از نوع اعماری شدند. و مدت سه و نیم دهه برای ساختمان جامعه نوین و تربیت انسان نوین، زمان بسیار محدودی است. آنهم که توجه عمده استالین به رشد و تکامل نیروهای مؤلده و ارتقای سطح معیشت و رفاه توده های خلقهای اتحاد شوروی بود. باین صورت پرولتاریا و توده های خلق و روشنفکران فرصت لازم را نیافتند که سطح آگاهی سیاسی انقلابی خود را طور لازم ارتقا دهند. و از همه مهمتر اینکه اثرات افکار و ایده ها و فرهنگ کهن ارتجاعی و از جمله ایده های دینی و مذهبی و نیروی عادات کهن که بسیار سخت جان هستند و زدودن آنها در مدت زمان کوتاه از اذهان توده های خلق ممکن نیست. تنها با رفع نیازهای مادی توده های خلق و تأمین رفاه برای آنها، ایدئولوژی و افکار کهنه آنها دچار دگرگونی بنیادین نمی شود. تغییر انقلابی ایده ها و افکار انسان ها مسئله پیچیده ای است، نمی شود آن را با وضع قوانین سفت و سخت و یا احیاناً با صدور فرامین انقلابی و یا با امر و نهی حل کرد. ده ها سال وقت نیاز است تا اکثریت بزرگ توده های خلق کسب دانش و آگاهی انقلابی نموده و در پرتو علم انقلاب پرولتری از موقعیت و وظایف و رسالت تاریخی شان نسبت به تکامل و تداوم انقلاب در کشور خودی و روند تکامل انقلاب جهانی و شناخت از خصلت دوران سوسیالیسم تا رسیدن به جامعه بدون طبقه (جامعه کمونیستی) شناخت لازم حاصل کنند. برای رسیدن توده های خلق به چنین موقعیت فکری به انجام چندین انقلاب فرهنگی پرولتاریائی تحت دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم ضرورت است. تجربه تلخ به شکست کشاندن انقلاب پرولتری در اتحاد شوروی نشان داد که مشتی عناصر رویزیونیست و مرتد در درون حزب و دولت به رهبری خروشچف مرتد و خاین بعد از مرگ رفیق استالین، اراجیف و لاطیلات رویزیونیستی شان را با پوشش مارکسیسم-لنینیسم به خورد کارگران و سایر خلقهای زحمتکش اتحاد شوروی دادند. و کمونیستهای انقلابی و آگاه اگر در برابر این بورژواهای ضدانقلابی قرار گرفتند، با حواله کردن ده ها اتهام و برچسب بی اساس از جمله «مصائبیت به اختلال روانی» آنها را به زندان انداخته و یا سربسته نیست کردند. باین صورت عوامل مختلف داخلی و خارجی موجب شدند که

عناصر بورژوازی، رویزیونیستهای "مدرن" (خروشچفی) همه دست آوردهای انقلاب کبیر اکتوبر و ساختمان سوسیالیسم را تصاحب کرده و با انهدام دیکتاتوری پرولتاریا و سرنگونی نظام سوسیالیستی، کشورشوراها را به کشوری سرمایه داری دولتی و ابرقدرت سوسیال امپریالیستی مبدل کردند.

اما با وجود بعضی از مواضع فکری و سیاسی نادرست استالین و اشتباهات وی در مسایل داخلی اتحاد شوروی و مسایل جنبش کمونیستی جهانی (که ریشه در محدودیتهای وی در درک عمیق از دیالکتیک ماتریالیستی داشت و تا اندازه ای دچار میتافزیک و دگماتیسم گردید) و همچنان موارد شدت عملی که او علیه مخالفین سیاسی اعمال کرد، با برخورد انتقادی به آنها مینگریم. ولی استالین بحیث یک مارکسیست-لنینیست بزرگ و پیگیر و دوست خلقهای زحمتکش جهان در کنار دیگر رهبران بزرگ پرولتاریای جهان (مارکس، انگلس، لنین و مائوتسه دون) مقام و حیثیت درخور خود را دارا است. از اینکه امپریالیسم و ارتجاع بین المللی و بطور خاص سرسختیهای ضد انقلابی و دشمن اندیشه های کمونیستی در مورد اشتباهات رفیق استالین بگونه مبالغه آمیز تبلیغات و پروپاگندهای سوء می نمایند، ناشی از کینه و خصومت آنها به کمونیسم انقلابی است. اینها هدف داشته و دارند تا با تمسک بر برخی از اشتباهات رفیق استالین اذهان کارگران و سایر زحمتکشان جهان را نسبت به ایدئولوژی انقلابی و رهائیبخش پرولتاریا و خلقهای جهان و پیروزی انقلابهای پرولتری در قرن بیستم متوهم ساخته و کمونیسم انقلابی (مارکسیسم-لنینیسم-مائونیسم) را «بدنام» سازند.

بعد از مرگ رفیق استالین در سال (1953) رویزیونیستهای درون حزب و دولت به سرکردگی خروشچف رهبری حزب کمونیست و دولت کشورشوراها را غصب کردند. خروشچف درکنگره بیستم حزب کمونیست در سال (1956) تزه های رویزیونیستی اش را بگونه محرمانه مطرح کرد و درکنگره بیست و دوم آنها را به تصویب رساند. خروشچف بر اصول اساسی مارکسیسم-لنینیسم تجدید نظر کرد و مشی مارکسیستی - لنینیستی حزب کمونیست بلشویک را که توسط لنین و استالین تعقیب می گردید، کنار گذاشت. خروشچف "تزه های رویزیونیستی و ضدانقلابی اش از جمله: «گذار مسالمت آمیز»، «رقابت مسالمت آمیز»، «همزیستی مسالمت آمیز»، «راه رشد غیر سرمایه داری»، «حزب تمام خلقی»، «دولت تمام خلقی»، «تقویت سکتور دولتی» و «پارلمانتاریزم» را خاینانه «تکامل خلاق تئوری های مارکسیستی-لنینیستی» خواند. خروشچف این "تزه ها" را بجای مبارزه طبقاتی و ملی به پرولتاریا و سایر خلقهای زحمتکش در کشورهای مختلف جهان دیکته نمود. از آنجاییکه "احکام" این "تزه های ضدانقلابی پوشش مارکسیستی-لنینیستی داشتند برای سالها افکار عمومی خلقهای اتحادشوروی و کشورهای سوسیالیستی (بلوک شرق) و «روشنفکران» و خلقهای کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و پرولتاریا و سایر زحمتکشان در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی را مغشوش و منحرف ساخت. و احزاب و سازمانهای رویزیونیستی پیرو رهبران مرتد و خاین «اتحاد شوروی» سوسیال امپریالیستی این ایده ها و خط مشیهای رویزیونیستی را طی دهه های متمادی با پوشش مارکسیسم-لنینیسم به خورد کارگران و سایر زحمتکشان در کشورهای مختلف جهان داده و آنها را گمراه ساخته و به انقلاب این کشورها و انقلاب جهانی خیانت کرده می کنند.

رویزیونیستهای "مدرن" (خروشچفی) بعد از تسلط بر حزب و دولت شوروی؛ دیکتاتوری پرولتاریا را منهدم و نظام سوسیالیستی را سرنگون کردند. باند رویزیونیست حاکم در اتحاد شوروی (مبارزه طبقاتی در دوران سوسیالیسم) را خاتمه یافته اعلام نمود. حزب کمونیست را بیک حزب بورژوائی تغییر ماهیت داده و نظام سوسیالیستی را به نظام سرمایه داری دولتی و امپریالیسم مبدل کرد. کشورشوراها که تحت رهبری لنین و استالین منحصی پایگاه انقلاب جهانی و پشتیبان و کمکگارجنبشهای انقلابی پرولتری و جنبشهای آزادیبخش ملی و حامی و دوست خلقهای تحت ستم و استثمار جهان بود؛ به ابرقدرت سوسیال

امپریالیستی و دشمن جنبشهای انقلابی پرولتری و خلقهای جهان مبدل کرد. این بزرگترین خیانتی بود که رویزیونیستها "مدرن" به خلقهای اتحاد شوروی و انقلاب جهانی مرتکب شدند. سوسیال امپریالیستهای «شوروی» تا سقوط خفتبارشان در اواخر دهه هشتاد میلادی همه این خیانتها و جنایات علیه پرولتاریا و خلقهای «اتحاد شوروی» و پرولتاریا و خلقهای زحمتکش جهان را با ماسک «سوسیالیسم و کمونیسم» انجام دادند. این مشخصه همه انواع رویزیونیسم است که توده های خلق و روشنفکران انقلابی و مترقی ناآگاه و یا کمتر آگاه به تئوریهایی علم انقلاب پرولتری (مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم) را اغوا کرده و می کنند.

با سقوط دیکتاتوری پرولتاریا و انهدام نظام سوسیالیستی در اتحاد شوروی؛ تعداد زیادی از کمونیستهای جهان که درک از ماهیت و خصلت دوران تاریخی سوسیالیسم و عوامل و زمینه های عینی و ذهنی شکست انقلاب در اتحاد شوروی و یا اینکه کدام فکتورها در شکست انقلاب در اتحاد شوروی نقش عمده داشتند، تا حدی برای شان مشکل می نمود؛ دچار سردگمی شدند. از جانب دیگر تعداد زیادی از احزاب کمونیست چه آنهایی که در قدرت بودند و چه آنهایی که در قدرت نبودند با دنباله روی از رهبران مرتد «اتحاد شوروی» به پرتگاه رویزیونیسم "مدرن" سقوط کرده و نظامهای سوسیالیستی و دولتهای دموکراتیک توده ای در چند کشور اروپای شرقی به نظامهای سوسیال امپریالیستی تغییر ماهیت داده و جزء بلوک سوسیال امپریالیستی تحت رهبری سوسیال امپریالیسم «شوروی» قرار گرفتند. و همچنین دهها حزب و سازمان کمونیستی دیگر در سراسر جهان به پیروی از رهبران «اتحاد شوروی» سوسیال امپریالیستی به احزاب رویزیونیستی و ضدانقلابی مبدل شدند.

تذکر: اینکه خروشچف درکنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی در سال (1956) توانست "ترهای" رویزیونیستی اش را بطور محرمانه مطرح کرده و یکسال بعد درکنگره بیست و دوم آنها را به تصویب برساند، جایی بحث دارد: از آنجاییکه درکنگره احزاب کمونیست تعداد زیادی از کدرها و اعضای اصلی حزب در آن شرکت می کنند؛ این بوضوح بیانگر این مطلب است که اکثریت بزرگی در حزب کمونیست اتحاد شوروی خاصاً در کمیته مرکزی حزب، این "ترها" ی رویزیونیستی و خط مشیهای ناشی از آن را پذیرفته بودند، بعبارت دیگر در منجلا ب رویزیونیسم سقوط کرده بودند. و نیز این مسئله گویای این حقیقت است که کمونیستهای انقلابی در حزب کمونیست در اقلیت قرار داشته و رویزیونیستهای درون حزب و دولت با اتکاء به فورمالیته «اکثریت و اقلیت» توانستند "ترهای" رویزیونیستی شان را به تصویب رسانده و در نزد توده های خلق آنها را «اصولی» و «ضرورت پیشرفت سوسیالیسم» جلوه دهند. خاصاً که انواع رویزیونیستها و اشکال اپورتونیستها در درون سازمانها و احزاب کمونیست زمانیکه فرصت حمله برای آنها میسر می شود، به مسئله «حزبیت» چسبیده و در این باره و راجی کرده و برای اغوای بدنه نا آگاه و یا کمتر آگاه حزب کمونیست و توده های خلق نقل و قولهای از رهبران بزرگ پرولتاریای جهان تکرار می کنند. در حالی که اصل اساسی و عمده خط رهبری کننده حزب کمونیست است و ماهیت و خصلت حزب کمونیست را ماهیت خط ایدئولوژیک - سیاسی و خط مشیهای اصولی و انقلابی آن مشخص می کند نه توافق صرف «اکثریت» اعضای آن.

با تسلط رویزیونیستهای "مدرن" (خروشچفی) بر حزب و دولت و احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی افتراق و انشقاق بزرگی در اردوگاه سوسیالیستی بوجود آمده و بحران عمیقی جنبش کمونیستی بین المللی را فرا گرفت. در آن شرایط بحرانی رفیق مائوتسه دون در پرتودیالکتیک ماتریالیستی و با آموزش از تجربه تلخ شکست انقلاب در اتحاد شوروی درباره خصلت دوران سوسیالیسم، وجود طبقات و موجودیت تضاد های انتاگونیستی و تضاد اساسی آن و دوران سوسیالیسم به حیث مرحله گذار به جامعه بدون طبقه (جامعه کمونیستی) و ضرورت ادامه مبارزه طبقاتی در تمام این دوران و تحکیم هر چه بیشتر دیکتاتوری پرولتاریا

و اعمال آن بر طبقات ارتجاعی سرنگون شده و عناصر بورژوازی نوین که در جامعه سوسیالیستی سر بلند می کنند و مبارزه در جهت محوایدئولوژی و فرهنگ بورژوازی، به درک و فهم جدیدی دست یافت. در آن شرایط رفیق مائوتسه دون در رأس کمونیستهای انقلابی چین مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی علیه رویزیونیسم " مدرن" در سطح جهانی رابه پیشبرد. در کارزار مبارزه جهانی علیه رویزیونیسم " مدرن" ، انورخوجه رهبر حزب کمونیست آلبانی نیز در کنار رفیق مائوتسه دون قرار گرفت. مائوتسه دون مبارزه بین المللی علیه رویزیونیسم خروشچی را رهبری کرده و ماهیت طبقاتی و ضدانقلابی رویزیونیسم " مدرن" را در ابعاد گوناگون افشا نموده و اسناد آن بنام " نه تفسیر" در جنبش کمونیستی بین المللی موجوداند. مائوتسه دون مبارزه "بین دوخط" را در داخل حزب کمونیست چین با جدیت به پیش برد. رفیق مائوتسه دون می گوید: "تعدادی از رهبران و اعضای حزب که دوران انقلاب دموکراتیک نوین را بدرستی همراهی کردند؛ لیکن در سال (1958) در مرحله گذار به انقلاب سوسیالیستی تمایلی نداشتند و ثابت شد که انقلاب را صادقانه همراهی نمی کردند". مائوتسه دون به شیوه های نوین مبارزه طبقاتی در دوران سوسیالیسم دست یافته و تئوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" را تدوین کرده و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را در سال (1966) براه انداخته و آن را برای ده سال رهبری کرد. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در تداوم انقلاب و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا در چین کمک کرده و انقلاب چین را برای یکدهه از شکست بوسیله رویزیونیستهای "سه جهانی" نجات داد. این انقلاب کبیر بزرگترین مکتب انقلابی برای آموزش توده های میلیونی خلق چین بوده و منبع الهام پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی در سراسر جهان نیز گردید. هدف انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی عمدتاً انقلابی در انقلاب و یا ادامه انقلاب برای تعمیق تحولات انقلابی در روبا و طرد کامل ایدئولوژی بورژوائی (که در آن نفوذ یافته بود) بود. مائوتسه دون در سال (1975) در کنفرانس کشوری حزب کمونیست چین درباره مبارزه طبقاتی تحلیل مهمی بدین مضمون ارائه کرد: " برای تحکیم قطعی سوسیالیسم باید ضمن صنعتی کردن سوسیالیستی کشور و ادامه پیگیری انقلاب سوسیالیستی در جبهه اقتصادی، در جبهه سیاسی و ایدئولوژیک نیز باید بطور دایم و سخت به مبارزات انقلابی سوسیالیستی و تربیت سوسیالیستی پرداخت". مائوتسه دون تا آخرین لحظات حیاتش در رهبری حزب کمونیست چین، انقلاب و توده های خلق چین به مبارزه انقلابی پیگیرانه ادامه داد. مائوتسه دون خدمات جاودانی به علم انقلاب پرولتری (مارکسیسم-لنینیسم) انجام داده و آن را به مرحله کیفی عالی تری (مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم) تکامل بخشید. مائوتسه دون گفت: "هنوز تضادهای طبقاتی وجود دارند و خطراتی سرمایه داری وجود است، مبارزه بین سوسیالیسم و راه سرمایه داری باید ادامه یابد، ما باید خصلت طولانی و پیچیده این مبارزه را تشخیص دهیم. ما باید هوشیاری خود را بالا ببریم، باید آموزش سوسیالیستی را هدایت کنیم، باید تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی را بدرستی درک کرده و حل نماییم، و تضادهای بین خود و دشمن را از تضادهای درون خلق تمیز داده و آنها را حل کنیم. در دوره سوسیالیسم طبقات استثمارگر شکست خورده همیشه مترصد هستند که موقعیت از دست رفته شان را بدست آورند، نفوذ خود بخودی خرده بورژوازی که آنها را دائماً عناصر سرمایه داری جدید را باز تولید می کند، وجود دارد. در نتیجه نفوذ فاسد کننده ایده های بورژوازی ممکن است در صفوف طبقه کارگر و درون ارگانهای حزب، عناصر و گروه های رهبری نا مطلوب رهرو سرمایه داری ظهور کنند. و بصورت عوامل بورژوائی درون ارگانهای دولت و حزب در آیند، موجودیت امپریالیسم و ارتجاع بین المللی که از سوسیالیسم نفرت دارند و از خطر گسترش آن هراس داشته و سعی در توطئه و برانداختن آن را دارند، دشمنان داخلی و خارجی همیشه با هم در ارتباط هستند و با هم همدستی و تبانی می کنند و پیوسته با طبقه کارگرمی ستیزند. در دوره سوسیالیسم پرولتاریا و توده های وسیع خلق باید با بکارگیری دیکتاتوری پرولتاریا، مالکیت سوسیالیستی دولتی را تحکیم و توسعه بخشند. اقتصاد سوسیالیستی را بطور نقشه مند و برنامه ریزی شده و متوازن و با هم آهنگی سریع رشد دهند. در جامعه سوسیالیستی، بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر سرنگون شده اند؛ ولی

ایدئولوژی این طبقات را یکباره نمی توان از بین برد. به همین دلیل مبارزه طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا در حیطه ایدئولوژی طولانی، پیچیده و گاه بغایت حاد و سریع است. پرولتاریا باید دیکتاتوری خود را تماماً علیه بورژوازی درروبا و منجمله شاخه های فرهنگ اعمال کند". مائوتسه دون همواره روی مبارزه " بین دوخط" و انقلابی کردن حزب و ارتقای سطح آگاهی سیاسی و انقلابی توده های خلق تأکید کرده و نظر داشت که در اعمار سوسیالیسم و تارسیدن به جامعه بدون طبقه (جامعه کمونیستی) به چندین انقلاب فرهنگی پرولتاریائی نیاز است.

بعد از مرگ رفیق مائوتسه دون در سال (1976) رویزیونیستهای «سه جهانی» به رهبری دینگ سیائوپینگ طی یک کودتای ضد کمونیستی قدرت حزبی و دولتی را غصب کرده و آن عده از رهبران حزب کمونیست چین را که به مائوتسه دون نزدیک بودند بنام «گروه چهار نفره» دستگیر و زندانی کردند و با تصفیه گسترده حزب و دولت از وجود کمونیستها و پرولتاریای انقلابی، چین را در جاده سرمایه داری قرار داده و در سطح بین المللی در کنار قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم در آسیا، افریقا و امریکای لاتین قرار گرفته و طی حدود چهار دهه اخیر چین را به کشوری سرمایه داری و سوسیال امپریالیستی و بیکی از پایگاه های ضد انقلابی جهان مبدل کردند.

با شکست انقلاب و انهدام دیکتاتوری پرولتاریا و سقوط نظام سوسیالیستی در چین توسط رویزیونیستهای "سه جهانی" جنبش بین المللی کمونیستی دچار بحران عمیقی گردید. در آن زمان در جنبش بین المللی کمونیستی این تصور وجود داشت که شاید حزب کمونیست آلبانی به رهبری انور خوجه مبارزه اصولی را علیه رویزیونیستهای "سه جهانی" در سطح جهان رهبری کرده و کمونیستها و پرولتاریای انقلابی جهان بتوانند بر این بحران فایق آیند. اما برخلاف خوجه و دیگر رهبران حزب کمونیست آلبانی به منجلا ب دگماریزیونیسم و ارتداد سقوط کرده و در سال (1978) خوجه حملات اپورتونیستی و خصمانه را علیه انقلاب چین، شخص رفیق مائوتسه دون و اندیشه انقلابی وی آغاز کرده و باین صورت بر عمق بحران جنبش بین المللی کمونیستی افزوده شد.

با پیروزی انقلابهای پرولتری در قرن بیستم و تشکیل دولتهای سوسیالیستی و دولتهای دموکراتیک توده ای در چندین کشور جهان و رهائی یک سوم نفوس کره زمین از سلطه امپریالیسم و حاکمیت طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور؛ امپریالیسم و ارتجاع بین المللی از همان ابتدا تجاوزگری و خرابکاری و تبلیغات زهر آگین علیه نظامهای سوسیالیستی و جنبش بین المللی کمونیستی را آغاز کرده و به شیوه ها و اشکال مختلف به خیانت و توطئه گری علیه کمونیسم انقلابی در سطح جهان ادامه داده و می دهند. اما با وجود همه تبلیغات سوء و توطئه های آنها، کمونیستهای انقلابی جهان بعد از شکست انقلاب در چین تا حد زیادی بر بحران جنبش کمونیستی بین المللی فایق آمده و در ماه مارچ سال (1984) جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را با خط ایدئولوژیک - سیاسی (م-ل-ا) و بعد (م-ل-م) پایه گذاری کرده و حزب کمونیست (م-ل-م) در کشور پیرو بر رهبری رفیق گونزالو جنگ خلق را علیه رژیم فئودال کمپرادوری و نوکرامپریالیسم امریکا آغاز کرد. همچنین باید تذکر داد که هیچکدام از دیکتاتوریهایی پرولتاریا و نظامهای سوسیالیستی جهان ظاهراً بوسیله مداخلات مستقیم قدرتهای امپریالیستی سرنگون نشدند. تقریباً همه این انقلابها بوسیله عناصر جدید سرمایه داری (انواع رویزیونیسم) که از درون احزاب کمونیست و دولتهای انقلابی سر بلند کردند، سرنگون شدند. البته امپریالیسم و ارتجاع بین المللی توأم با تبلیغات زهر آگین و تهمتهای دروغین و توطئه گری علیه نظامهای سوسیالیستی و کمونیسم انقلابی همیشه چشم انتظار به سوی رویزیونیستهای درون حزب و دولت در کشورهای سوسیالیستی داشته اند.

بعد از مرگ رفیق استالین در اتحاد شوروی و مرگ رفیق مائوتسه دون در چین رویزیونیستهای درون حزب و دولت، قدرت حزبی و دولتی را قبضه کرده و بادستگیری وزندان و اعدام تعداد زیادی

از کمونیست‌های انقلابی، توده‌های خلق را با ترفندهای اپورتونیستی و رویزیونیستی اغوا کرده و انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا و نظام سوسیالیستی را در این کشورها سرنگون کرده و با احیای سرمایه‌داری این کشورها را به کشورهای سوسیال امپریالیستی و ضدانقلابی مبدل کردند. شکست انقلاب پرولتری در اتحاد شوروی و چین و آلبانی و سایر کشورها باید درس بزرگی برای کمونیست‌های انقلابی جهان باشد و با در نظر داشت ماهیت و خصلت جامعه سوسیالیستی منحیت مرحله گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم و موجودیت روابط کالائی و نابرابریهای موجود در عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی (که هرچه بیشتر باید محدود گردند) و هم اینکه در این دوران هنوز زیربنای مادی ظهور عناصر بورژوازی در جامعه کاملاً از بین نرفته است؛ در دوران سوسیالیسم مبارزه طبقاتی و مبارزه "بین دوخت" را بدون وقفه ادامه داده و با برپائی انقلابهای فرهنگی پرولتاریائی انقلاب پرولتری را از شکست توسط اپورتونیستها و رویزیونیست‌های درون حزب و دولت نجات دهند. کمونیستها و پرولتاریای انقلابی جهان باید لحظه‌ای از پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی (مبارزه بین "دوخت") در درون احزاب و سازمانهای کمونیستی غافل نباشند. چنانکه شاهدیم پیروان خط اپورتونیستی راست تسلیم طلب ("آسمیر") در داخل زندان پیروبه دولت تسلیم شده و دست‌آورد‌های بزرگ مبارزات انقلابی از جمله جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پیرو برهبری رفیق گونزالوی هفده ساله که به بهای خون صد‌ها تن کمونیست انقلابی و خون هزاران تن از توده‌های خلق انقلابی حاصل شده بود، نابود کرده و حزب کمونیست پیرو (م-ل-م) را تضعیف کردند. همچنین شکست انقلاب خلق در نپال توسط رویزیونیست‌های درون حزب کمونیست نپال (مائوئیست) خاصاً رهبران "پراچندا" که با طرح "تز"های رویزیونیستی اش از جمله "رقابت چند حزبی در دوران سوسیالیسم و تکامل دموکراسی مردمی در قرن بیست و یکم" در اواخر سال (2005) میلادی با دولت فئودال کمپرادوری نپال و امپریالیسم و دولت توسعه طلب هند به تباری و سازش رسیده و جنگ ده ساله خلق نپال را که به پیروزیهای شایانی دستیافته و بنا بر ادعای خود حزب کمونیست نپال (مائوئیست) جنگ خلق به مرحله تهاجم استراتژییک رسیده بود، متوقف کرده و ارتش خلق را خلع سلاح کرده و هسته‌های حاکمیت خلق را منحل کرد. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) بعد از به شکست کشاندن انقلاب خلق نپال راه پارلمانتاریزم را برگزیده و در اولین انتخابات پارلمانی بعد از انهدام انقلاب خلق نپال، "پراچندا" مرتد و خاین به مقام صدراعظم دولت فئودال کمپرادوری وابسته امپریالیسم و دولت ارتجاعی هند رسیده و به این ترتیب به انقلاب خلق نپال خیانت کرده و ضربه‌ای شدیدی به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و جنبش بین‌المللی کمونیستی وارد کرد. بعد از اینکه حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در پرتگاه رویزیونیسم سقوط کرد، «حزب کمونیست ایران (م-ل-م)» و «حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان» تا مدتهای زیادی پرتگاه رویزیونیستی «حزب کمونیست نپال (مائوئیست)» را «آستانه پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین» تبلیغ کرده و هواداران شان و توده‌های خلق را فریب میدادند. پرتگاه رویزیونیستی «حزب کمونیست نپال (مائوئیست)» و انحرافات اپورتونیستی دیگر اعضای "جا" از جمله «حزب کمونیست ایران (م-ل-م)»، «حزب کمونیست انقلابی امریکا» و «حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان»، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی "جا" را به انحلال کشانده و ضربت سهمگینی به جنبش کمونیستی بین‌المللی وارد کردند، و رویزیونیسم باب آواکیان رهبر «حزب کمونیست انقلابی» امریکا جنبش بین‌المللی کمونیستی را دچار بحران عمیقی نمود. حزب کمونیست ایران (م-ل-م) با پیروی از باب آواکیان هرچه بیشتر در این منجلاب قرار گرفت. اینک یک نمونه از نظر و موضع این حزب را در اینجا ذکر می‌نمایم: "با کمونیسم پیشین نمی‌توان به آینده کمونیستی دست یافت و بدون «کمونیسم نوین» نه به درک درست گذشته می‌رسیم، نه به ساختن این آینده. سنتز کمونیستی از کمونیسم گذشته و تدوین «کمونیسم نوین» کارستری است که باب آواکیان در پروسه مبارزات وسیع در عرصه‌ای تئوری، سیاست و ایدئولوژی در سه دهه اخیر موفق به انجام آن شده است" [صفحه 25 کتاب "بر فراز وزین موج کمونیسم" اثر امیر حسن پور از حزب کمونیست ایران (م-ل-م)].

با ملاحظه مطالب فوق و با در نظر گرفتن ماهیت ایدئولوژیک-سیاسی و خصلت طبقاتی انواع رویزیونیسم و اشکال اپورتونیسم و باگواهی تاریخ جنبشهای کمونیستی در سراسر جهان، احزاب و سازمانها و عناصر رویزیونیستی و اپورتونیستی در حساسترین مقاطع از مبارزات پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی و سایر توده های خلق زحمتکش که می خواستند ضربات مهلکی را بر امپریالیسم و طبقات ارتجاعی فنودال و کمپرادور وارد کنند؛ اینها در روند مبارزات توده های خلق تخریبکاری کرده و در برابر پیشرفت انقلاب موانع ایجاد کرده و با قرار گرفتن در صف امپریالیسم و ارتجاع بر ضد انقلاب خلق قرار گرفته اند. مثالهای زیادی در کشورهای مختلف جهان و در جنبش کمونیستی بین المللی در قرن بیستم و طی بیش از یک و نیم دهه اخیر (در قرن بیست و یکم) از خیانت قماشهای مختلف رویزیونیستها و اپورتونیستها وجود دارند که به جنبشهای انقلابی پرولتری و مبارزات آزادیبخش توده های خلق خیانت کرده و آن هارا ضربت زده اند. موضوع دیگری که کمونیستهای انقلابی جهان باید به آن توجه جدی نموده و از آن درس بگیرند؛ مسئله «انتقاد از خود» رویزیونیستهای شیادی است که از این طریق دوباره به حزب و یا دولت انقلابی پرولتاریا برمی گردند. مثالهای برجسته ای آن در جنبش کمونیستی بین المللی در قرن بیستم، بازگشت تروتسکی به حزب کمونیست (بلشویک) در آستانه پیروزی انقلاب کبیر اکتوبر در سال (1917) میلادی بود. مثال دیگر آن بازگشت دینگ سیائوپینگ و دارودسته اش به حزب کمونیست و دولت چین بود. دینگ سیائوپینگ و هم قطاران وی که در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی از حزب و دولت طرد گردیده بودند، با «اظهار ندامت» و «انتقاد از خود» و با وساطت چوئنلای (سنتریست) دوباره به حزب و دولت برگشتند. و رفیق چیانچین درباره این مرتدهای خاین بدرستی چنین گفت: "این سگها با امضای یک ورق کاغذ خود را از غرق شدن نجات دادند".

در افغانستان تشکل رویزیونیستی زیر نام «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» که بعداً به دوفرکسیون «خلق» و «پرچم» تقسیم شد در سال (1343) خورشیدی تشکیل گردید و تشکل رویزیونیستی همسرخ آنها بنام «گروه کار» که بعداً بنام «سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا)» مسمان شد و تشکل رویزیونیستی «سازمان فدائی زحمتکشان افغانستان (سفا)» منشعب از آن، شیادانه زیر نام «سوسیالیسم» کذائی شان، خلقهای ملیتهای مختلف افغانستان را اغوا کردند. «حزب دموکراتیک خلق» طی یک کودتای خونین به همکاری همه جانبه سوسیال امپریالیسم «شوروی» بتاريخ "7 ثور سال 1357" خورشیدی بقدرت رسانده شد. این حزب با همدستی «گروه کار» بر مبنای ماهیت و خصلت مزدوری و ضد مردمی شان شنیع ترین جنایات و سخیف ترین خیانتها و تجاوزها را علیه خلق افغانستان انجام دادند. این رژیم مزدور و بدار سوسیال امپریالیست اش حملات و حشیانه را علیه روشنفکران انقلابی و مترقی منسوب به جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) و دیگر گروه ها و اشخاص آزادی خواه و مترقی کشور آغاز کرده و چندین هزار تن آنها را جنایتکارانه به قتل رسانده و هزاران تن آنها را در زندانها شکنجه کردند. سوسیال امپریالیسم «شوروی» زیر نام «کمک انترناسیونالیستی» بتاريخ "6 جدی سال 1358" به افغانستان لشکرکشی کرده و رژیم مزدور «خلق» پرچمی، «سازائی»، «سفزائی» ها و اشغالگران روسی طی یک و نیم دهه بیش از یک و نیم میلیون تن از خلق مظلوم افغانستان را کشتند، بهمین تعداد را معلول و معیوب ساختند، انواع جنایات و تجاوزات علیه خلق مظلوم افغانستان را مرتکب شده و ده ها هزار تن از خلق مظلوم افغانستان را در زندانهای مخوف و حشیانه شکنجه کردند، بیش از شش میلیون تن از توده های خلق را مجبور بفرار از کشور کردند، هزاران فامیل را به نابودی کشاندند، صدها هزار تن بمب رابر مردم افغانستان ریختند و کشور را در همه عرصه ویران کردند. بعد از فروپاشی نظام سوسیال امپریالیسم «شوروی» و بلوک «شرق»، «خلق» پرچمی «سازائیها» ی جنایتکار و خاین و قاتل مردم افغانستان به دامن امپریالیستهای غربی پناه برده و با گروه های ارتجاعی اسلامی جنایتکار و مزدور امپریالیستهای غربی و دولتهای ارتجاعی پاکستان، ایران و عربستان (جنح

دیگر از دشمنان سوگند خورده و قاتلین خلق افغانستان) اتحاد کرده و دولت اسلامی را تشکیل دادند. بخشی از آنها با رژیم قرون وسطائی و جنایتکار طالبان همدست شده و علیه خلق کشور جنایت کردند. با تهاجم نظامی امپریالیستهای امریکائی و ناتو به افغانستان بتاريخ "7 اکتوبر 2001" میلادی همه این گروه های جنایتکار بنا بر خصلت چاکرمنشی شان بخدمت امپریالیستهای امریکائی و ناتو قرار گرفته و با اشتراک تعدادی از تکنوکراتهای خادم استعمار و امپریالیسم و خائنین و وطن فروشان حزب ناسیونال شئون نیست «افغان ملت» دولت دست نشانده استعمار و امپریالیسم را تشکیل کرده و تا کنون به جنایت و خیانت علیه خلق و کشور ادامه می دهند. هزاران تن از جنایتکاران و آدمکشان «خلق» پرچمی «سازائی» و گروه های ارتجاعی و جنایتکار اسلامی به کشورهای امپریالیستی غربی پناه برده و تعداد زیادی از آنها با سرویسهای جاسوسی این کشورها همکاری کرده و خائنه و ردیانه علیه تشکلهای و جریانهای و شخصیتهای انقلابی و مترقی افغانستان جاسوسی و توطئه گری می کنند. چنانکه رویزیونیستهای تسلیم طلب و وطن فروش «سازمان رهائی...- حزب همبستگی...» و «سازمان انقلابی افغانستان»، «ساما- ادامه دهندگان» و عناصری از «ساو» خائنه و جنایتکارانه علیه گروه های جنبش انقلابی پرولتاری (م- ل- م) افغانستان به سرویسهای استخباراتی کشورهای امپریالیستی جاسوسی کرده و هویت و آدرس های مارا به آنها معرفی می نمایند.

اولین تشکل انقلابی پرولتاری با خط ایدئولوژیک-سیاسی (مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون) بنام " سازمان جوانان مترقی" برهبری رفیق اکرم یاری در سال (1344 خورشیدی) تشکیل گردید. جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) تحت رهبری این سازمان در مدت کوتاهی به پرنفوذترین جنبش انقلابی توده ای در کشور تبدیل شد. اما اپورتونیستهای درون "سازمان جوانان مترقی" از جمله جناح داکتر فیض و جناح داکتر هادی (محمودی) این یگانه سازمان انقلابی پرولتاری کشور و جنبش توده ای تحت رهبری آن را به انحلال و فروپاشی کشاندند. اپورتونیستها و رویزیونیستهای «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» و بعد «سازمان رهائی افغانستان» در شرایط جنگ آزادی خواهانه مردم افغانستان علیه رژیم جنایتکار و مزدور «خلق» پرچمی هاوارتش جنایتکار سوسیال امپریالیسم «شوروی» با احزاب ارتجاعی اسلامی اتحاد کرده و با بهره مند شدن از «کمک» های تسلیحاتی و پولی امپریالیستهای غربی و سوسیال امپریالیسم چین و دولت ارتجاعی پاکستان با شعار "جمهوری اسلامی" در جهت تحقق اهداف استراتژیک طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و استراتژی و نقشه های امپریالیستهای غربی و دولت سوسیال امپریالیستی چین در منطقه علیه رژیم مزدور «خلق» پرچمیها و اشغالگران روسی وارد جنگ شده و از این طریق به مبارزات آزادی خواهانه مردم افغانستان خیانت کرد. «سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)» بعد از اعدام فقید مجید توسط رژیم جنایتکار و سفاک «خلق» پرچمی «سازائی» ها و ارتش اشغالگر «شوروی»، تسلیم دولت مزدور و ارتش غارتگر و جنایتکار سوسیال امپریالیسم «شوروی» شده و به خلق و میهن خیانت کرد. به همین ترتیب بعد از تهاجم نظامی امپریالیستهای جنایتکار و غارتگر امریکائی و ناتو و اشغال نظامی و به مستعمره کشیدن افغانستان، رویزیونیستها و اپورتونیستهای «سازمان رهائی افغانستان» (اکنون "حزب همبستگی افغانستان") و «سازمان انقلابی افغانستان» منشعب از آن و «ساما» و «ساما- ادامه دهندگان» وضعیت اشغال نظامی و به مستعمره کشیدن کشور را مورد تأیید قرار داده و در دولت دست نشانده امپریالیسم و استعمار شرکت کرده و به مقامهای وزارت، معینیت، ولایت و وکالت رسیدند. درحالیکه هر یک از این تشکلهای رویزیونیستی در لفظ مدعی «م- ل- ا» و پیروزی «انقلاب دموکراتیک نوین» بوده و زیر این شعار دروغین توده های خلق افغانستان و روشنفکران مترقی و مردمی نا آگاه و بی اطلاع از ماهیت رویزیونیستی و ضدانقلابی شان را اغوا کرده و می کنند. اینست ماهیت و خصلت همه انواع رویزیونیسم و اپورتونیسم در کشورهای مختلف جهان. سنخ دیگر از رویزیونیستها تشکل «سوسیالیستهای کارگری افغانستان» می باشد. این گروه نیز در جهت پخش

اندیشه های رویزیونیستی فعالیت کرده و اذهان توده های خلق و روشنفکران مترقی از طبقات خلق رانسبت به کمونیسم انقلابی مغشوش ساخته و بنام «دفاع» از منافع طبقه کارگر و نوید «جامعه سوسیالیستی» آنها را به گمراهی کشانده و از این طریق به جنبش انقلابی پرولتری کشور صدمه زده و به آرمان طبقه کارگر و سایر زحمتکشان افغانستان و جهان خیانت می کند.

«حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان» که از بدو تأسیس دچار انحرافات اپورتونیستی بوده و در نوشته هایش پیوسته شعار «تدارک جنگ خلق» سر می دهد؛ لیکن در عمل اعضای آن مشغول تطبیق برنامه های "ان جی او" می هستند. تشکیل و تمویل حدود دوهزار "ان جی او" در افغانستان از جانب امپریالیستهای اشغالگر خاصاً طی شانزده سال اخیر به منظور و هدف معینی صورت گرفته است. مدیران این "ان جی او" ها از طریق تطبیق پروژه های مختلف (که حکم «دوای مسکن» را برای توده های مردم محتاج و گرسنه و به رمق رسیده در دهات و شهرها داشته و دارد) آنها را نسبت به اشغال نظامی و تسلط استعماری امپریالیستهای امریکائی و ناتواغفال و گمراه کرده و روحیه انقیاد طلبی را به آنها القا می نمایند. عده ای از کدرهای رهبری این حزب از طریق "معامله NGO داری" به ثروت رسیده اند. این حزب در جهت خروج از منجلاب اپورتونیسم و تسلیم طلبی هرگز گامی برنداشته و هر نقد و انتقادی از جانب بخشهای مختلف جنبش کمونیستی (م- ل- م) کشور را با حملات اپورتونیستی و ناسازگونی و تهمت و افترا پاسخ داده است. این حزب زیر نام "م- ل- م" روشنفکران مترقی مردمی و توده های خلق را به گمراهی کشانده و از این طریق جنبش کمونیستی (م- ل- م) افغانستان و جهان را ضربت زده است.

با در نظر داشت مطالب فوق، توجه جدی به ماهیت و خصلت حزب کمونیست یکی از مسایل اساسی و عمده در رهبری مبارزات انقلابی توده های خلق و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی می باشد. رفیق استالین درباره سرشت و کیفیت حزب کمونیست چنین می گوید: "حزب دارای خصلت توده ای است اما یک حزب توده ای نیست؛ حزب یک سازمان برگزیده است؛ برگزیده ای از بهترین ها و افراد امتحان پس داده که واجد شرایط اند". تشکیل حزب کمونیست با خط ایدئولوژیک- سیاسی روشن انقلابی یکی از وظایف اساسی و مهم کمونیستها و پرولتاریای انقلابی است. بدون داشتن سلاح حزب کمونیست پیش برد امر مبارزه انقلابی و رهبری مبارزات توده های خلق زحمتکش و تهیه دو سلاح دیگر، تشکیل ارتش خلق و تشکیل جبهه متحد ملی از طبقات و تشکلهای و جریانهای مترقی واقعاً ضدامپریالیست و ضد ارتجاع فئودال کمپرادوری برهبری پرولتاریا خاصاً در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم (در آسیا، افریقا و امریکای لاتین) و مبارزه در راه پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی و گذار به کمونیسم ممکن نیست. تشکیل حزب کمونیست انقلابی با معیارهای لنینی پیشرفت مهمی برای کمونیستها و پرولتاریای انقلابی یک کشور محسوب می شود. کمونیستهای انقلابی در کشورهای مختلف جهان باید از شکست انقلابهای پرولتری و انهدام دیکتاتوریهای پرولتاریا و سقوط نظامهای سوسیالیستی بوسیله انواع رویزیونیسم خاصاً در قرن بیستم بیاموزند و در پرتو علم انقلاب پرولتری و دیالکتیک ماتریالیستی به ماهیت خط ایدئولوژیک-سیاسی و خصلت طبقاتی حزب کمونیست انقلابی توجه ویژه مبذول دارند. اصل عمده و مهم برای مارکسیست-لنینیست - مائوئیست های انقلابی در همه کشورهای جهان اینست که مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی اصولی علیه انواع رویزیونیسم و اشکال اپورتونیسم و تسلیم طلبی را در سطح کشورهای خودی و در سطح جهان همزمان با مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع بگونه پیگیر به پیش برده و خط ایدئولوژیک-سیاسی حزب کمونیست را تزکیه و استحکام بخشند. تشکلهای که بیشتر روی تنها تشکیل حزب کمونیست تأکید کرده و کمتر به ماهیت خط ایدئولوژیک-سیاسی و خصلت طبقاتی حزب توجه می کنند، دچار اشتباه جدی هستند. عدم توجه به این امر مهم ستاد انقلابی پرولتاریا را ضربه پذیری می سازد. طرح پیش شرطهای درست و اصولی و رعایت جدی اصول لنینی در ایجاد حزب کمونیست (م- ل- م) و پافشاری روی اصولیت

انقلابی پرولتری و مبارزه بی وقفه علیه خطوط انحرافی اپورتونیستی و رویزیونیستی و تصفیه حساب قطعی با آنها و تداوم مبارزه "بین دوخط" و انقلابی کردن حزب کمونیست، یک اصل دیالکتیکی و ماتریالیستی است. با تأسف باید گفت که این موضوع برای گروه ها و افرادی حساسیت برانگیز است. برای این سنخ تشکلهای افراد خوش آیند نیست که اشتباهات و انحرافات گذشته و حال شان مورد بحث قرار گیرد. و مشکلتر اینکه اینها حاضر نیستند اشتباهات و انحرافات ایدئولوژیک-سیاسی خود را پذیرفته و از خود صادقانه انتقاد کنند. درحالیکه کمونیستهای انقلابی از نقد اشتباهات و انحرافات شان ابای ندارند. این شیوه یگانه راه تکامل کیفی تشکلهای کمونیستی انقلابی است. اگر از اشتباهات و انحرافات گذشته گسست اساسی و دیالکتیکی صورت نگیرد؛ امکان وحدت اصولی و دیالکتیکی بین گروه ها ی جنبش کمونیستی (م- ل- م) انقلابی بوجود نمی آید. تأکید می نمایم که حتی بعد از ایجاد حزب کمونیست انقلابی بر مبنای وحدت اصولی و دیالکتیکی، باز هم بدون بکار بست اصل کمونیستی "انتقاد و انتقاد از خود"، رعایت اصل "مبارزه - وحدت-مبارزه" و ادامه مبارزه "بین دوخط" رشد و تکامل کیفی حزب کمونیست (م- ل- م) انقلابی میسر نیست. اصل مهم دیگر توجه اساسی به مسئله سنترالیزم دموکراتیک است که باید بین مرکزیت و دموکراسی در حزب کمونیست رابطه تنگاتنگ ماتریالیستی دیالکتیکی برقرار باشد.

کمونیستهای انقلابی جهان باید از شکست انقلابهای بزرگ پرولتاریای جهان و انهدام دیکتاتوریهای پرولتاریا و سرنگونی نظام های سوسیالیستی بوسیله عناصر سرمایه داری، رویزیونیستهای درون حزب و دولت خاصاً در کشورهای اتحاد شوروی و چین و آلبانی در قرن بیستم بیاموزند. با آنکه در شرایط کنونی جنگ خلق در هندوستان، ترکیه (کردستان شمالی)، فلپین و کشورهای تحت رهبری احزاب کمونیست (م- ل- م) جریان دارند؛ ولی جنبش کمونیستی بین المللی دچار بحران عمیقی است. سرمایه داری جهانی و امپریالیسم به سرکردگی ابرقدرت امپریالیستی امریکاهرچه گستاخانه تر به وحشت و غارتگری و کشتار و جنایت علیه خلقها و ملل تحت ستم و استثمار در کشورهای مختلف جهان ادامه می دهد. امپریالیستهای امریکائی و متحدین ناتو آن افغانستان را در سال (2001) و کشور عراق را در سال (2003) مورد تهاجم نظامی قرار داده و آن هارا اشغال نظامی کرده و به مستعمره کشیدند. بهمین صورت تهاجم نظامی به کشورهای سومالی و لیبی و اشتعال جنگهای غارتگرانه در سوریه و یمن بوسیله دولتهای ارتجاعی مزدور امپریالیسم از جمله عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران و گروه های مختلف ارتجاعی اسلامی جنایتکار و وحشی مانند داعش، القاعده، طالبان، انصارالله، الشباب و گروه های دیگر (که توسط قدرتهای امپریالیستی خاصاً امپریالیسم امریکا و انگلیس و به کمک دولتهای ارتجاعی پاکستان و عربستان و قطر و ترکیه طی چهاردهه اخیر بوجود آمده و نقش جاده صافکن را برای مداخله ارتشهای امپریالیستهای امریکائی و ناتو بازی می کنند) صورت گرفته است. و همچنین امپریالیسم فدراسیون روسیه به منظور تسلط بر منطقه شرق میانه و حمایت از رژیم بشار اسد و رژیم اسلامی ایران به کشتار خلق سوریه ادامه می دهد.

بحران موجود در جنبش کمونیستی بین المللی و همچنین عدم موجودیت یک مرکزیت انقلابی جهانی (انترناسیونال کمونیستی) که بتواند مبارزات توده های خلق در کشورهای مختلف جهان علیه امپریالیستهای وحشی و غارتگر و ارتجاع فئودال کمپرادور همدست آنها را حمایت و پشتیبانی کند، کمبود وضع عمده جنبش کمونیستی بین المللی می باشد. و عامل بلقوه مقاومت و نفرت و انزجار توده های خلق خاصاً در چندین کشور اسلامی در برابر این همه فشار ستم و استثمار و جنایت و غارتگری توسط قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی مزدور آنها، بدون موجودیت جنبش واقعاً انقلابی پرولتری، توسط گروه های ارتجاعی اسلامی و وحشی، بنحوی مورد سوء استفاده قرار می گیرد. از جانب دیگر احزاب مختلف رویزیونیستی و اپورتونیستی، احزاب سوسیال دموکرات، احزاب بورژوا لیبرال و بورژوار فورمیست خادم سرمایه داری جهانی و امپریالیسم در کشورهای مختلف جهان زیر نام «جهانی

شدن سرمایه»، توده های خلق را اغوا کرده و روحیه تسلیم طلبانه در برابر قدرتهای امپریالیستی ودولتهای ارتجاعی را به آنها القا می نماید. سرمایه داری جهانی و امپریالیسم و ارتجاع فئودال کمپرادوری با همدستی احزاب ارتجاعی و ضدانقلابی گوناگون منجمله احزاب و سازمانهای رویزیونیستی در کشورهای مختلف جهان با تمام نیرو تلاش می کنند تا مانع از پیشرفت جنبشهای انقلابی پرولتری شده و در این راه به هرگونه تخریبکاری، توطئه گری و خیانت و جنایت متوسل می شوند. اما همه کمونیستهای انقلابی جهان به این باور هستند که مبارزه انقلابی پرولتاریا و سایر خلقهای زحمتکش جهان برای پیروزی انقلابی پرولتری به پیش می رود. و بیقین که در آینده انقلابهای پرولتری نوینی مطابق به ساختار اقتصادی اجتماعی و شرایط خاص کشورهای مختلف جهان به پیروزی خواهند رسید و پرولتاریا و سایر توده های خلق و سرانجام بشریت از سلطه و ستم و استثمار و غارتگریها و جنایات و جنگ افروزیهای سرمایه داری جهانی و امپریالیسم و دیگر نظامهای بهره کش و ستمگرهائی خواهند یافت. کمونیسم انقلابی تنها راه نجات خلقهای تحت ستم و استثمار جهان و تمام بشریت از سلطه امپریالیسم و ارتجاع است و برای رسیدن بآن باید مبارزه انقلابی را پیگیرانه و با استقامت تمام ادامه داد.

- زنده باد مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم!

- مستحکم و مستدام باد انترناسیونالیسم پرولتری!

- جاوید باد خاطره هستی آفرین انقلاب کبیراکتوبر!

پیروز باد مبارزات انقلابی پرولتاریا و سایر زحمتکشان جهان!

- مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع بین المللی!

- مرگ بر انواع رویزیونیسم و اشکال اپورتونیسم در سراسر جهان!

25 اکتوبر (2017)

(پولاد)

